

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232043

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم

شکو و سپاس نامی و در خالق را ستود که نوع انسان را اشرف النوع آفریده که مآقال عزوجل فی کتابنا لکم بحکم
 لقد کرمنا نبی آدم و ابنا نازرا از سائر مخلوقات برگزیده علی الخصوص سادات کرام و اصحاب عظام را من
 بین امم ممت ای نام گزیده و مودت آنها را بر تمام مردم واجب لازم ساخته و در و نام سعد و بر سر و رانیا
 زبهای اولیا صاحب قیام تو همین او ادنی با دو که جهانی را از گوی ضلالت بر آورده راه راست هدایت
 فرموده و بر آن اصحاب است که پیشوای دین و ایجاب و باعث جریان دین شین در عالم عالمیان اند اما
 بعد میگویند ای ذل که بومین بزویه گشامی منزوی البوالخر محمد معین الدین الکاملی المشهد
 الکروی ابن حضرت شهابت علی قدس سره ابن صاحب حالات ذی العلی و الکرامات سید احمد قدس سره
 که از ابتدای تحصیل خیال آن بود که رساله مختصر مشتمل بر مباح آل عباد و اولاد خاتم الخلفاء و محتوی بر برخی
 احوال اجداد خود که از مشهد مقدس هندی و ستان تشریف آورده اند از قدوم سمیت لزوم خود این مزر
 بوم را ریشک گلستان ارم کردند مشهور بزرگان با عز و نشان آمدند از مشهد هندی و ستان آمدند و فخر
 بزرگان این مزر بوم شنیدار است همچو توران و روم سبز نگارم مگر سبب پرانگی باقی شستت حال
 و مملو شدن اطراف و کناف از جهل و جهل و کساد بازاری علم و علما و کثرت تدیس طلبیه علوم که فرصت نفس
 نبود این عروس خیالی بر منصف ظهور نیامد عالمیا بتوفیق الهی و توفیق عقلین بزرگان با وجود چنین عوائق توفیق
 و موانع نامتناهی رساله اکنون غلط لبان ظهور پوشید الهی مدعی ذلک بود و مقصد و قائم مرتب کردم
 و بر تحفة الاحقاد فی حال لال و الاجرا و معمم ختم توفیق لایا الله و بحسب و نعم
 الکیل و نعم المولی و نعم النصیر مقصد اول در بیان عودت اهل بیت عفت الهارت آید و است
 که مودت و محبت آل عباد و اولاد خاتم الخلفاء واجب لازم است بگفته نام و باعث غریبایان عدل و انصاف

دین قدیم
 اجداد بزرگان
 مشهد مقدس
 بزرگان
 مشهد مقدس

است که کسی بیرون است و خود را بزرگتر از بزرگان و پیران پیر و استادان استادان بزرگتر کند
 بلکه تعزین کند این بذایا که است بین نیست این مگر بهستان اشکارا این امر تمام عالم و عالمان را نظر من
 الشمن این بنیاد است محض این که بود و ضلال چه شد که این قدر هم نمیفهمند و بهجتان عظیم می باشد
 این مذموب است از محض این و میان متوسط واقع شده در میان افراط و تفریط یعنی خروج و رخص
 یعنی جامع است بحسب اهل بیت عظام و بدست اصحاب که ام چنانکه شریعت سرور کائنات مفرج موجودات
 متوسط واقع شده در میان افراط یعنی شریعت حضرت موسی و تفریط یعنی شریعت حضرت عیسی
 خوارج بسبب بغض آل عبا و تمام خلفا مقهور و ملعون شدند و روافض بحسب عدوت اصحاب مصطفی
 ضلاله گمراه گشتند و اهل سنت و جماعت بفضله تعالی تا در کوه لقیه ضلاله محفوظ ماند و مجاهدی بسبب تشنه
 فرقه ضاله خوارج را از طاعن خاتم الخلفا و ذی النورین جوابات ثنائی دادند و فرقه گمراه روافض را از مطاعن
 اصحاب کرام و خلفا را بشدین رضی الله عنهم و ازواج مطهرات کلامات کافی و تفصیلات بسبب بغض آل عبا
 و عدوت اصحاب خلفا محفوظ و مصون ماندند و از پلین پلین کسب شدند و این دو فرقه ضاله را تلمیذ این
 لعین افتادند و این خود را بر او انداختند و آنکه فضل است و تیره بین ایشان است و اول فضل العظیم انجام محبت
 مودت و عظمت و کرم اهل بیت عظام و اصحاب کرام که از امام عین برین ایمان است احادیث نبوی آیات و قرآن
 لایزال و جاری و نشان برود و مقلدگان نام و پیشوا استیانتان و کلام مطوب مشحون است که احدی بحال نکار نیست
 عدوت از ایشان در این اشرف برین ایمان خود را یاد کردن است و دلیل واضح حقیقت تفریط است
 که اولیا الله در کمالی ظل در طشتی از امت سرور کائنات نیستند حال آنکه اتفاق ارباب تصوف بر آنست
 که ولایت یک جزوست نه از جز نبوت پس هیچ همیله اولیا الله درین مذموب نباشند آن نه به حق و نیستند
 رب لغوت نیست و بفضله تعالی و مذموب است لانه و لا تحسی از سلف تا خلف اولیا الله بوده اند
 الله تعالی تا قیام قیامت قائم خواهند ماند و سلسله ایشان تا فتح صور از اولیا الله و ائمه به علیهم السلام
 البته جاری خواهد ماند مسئله بیعت و حال سلسله را در رساله از ازاله الاشباه عن سلسله اولیا الله تفصیل ذکر
 کرده ام و ضلالت مگر این فرقه ضاله روافض نه از محبت آل نبول بلکه بسبب بغض اصحاب رسول میارید
 است باید است کایات کثیره و فرغان مجید و احادیث صحیحه نبویه و لا تحسی در مدح و مناقب کرب
 و شرف کمال عباد و اصحاب مصطفی دارد که از انکا باعث کوفه ذالک و اولی آن چنانکه در فرقه ضاله ضلالت
 خلیفه

ورواض که مخوفه شیطان اند و محکم شده اند و بجز بیهوشی و چنانکه میبود و اصرار توحید و توحید را باطل نمائند
 و ذکر آنرا و کلمات تحریف کرده و حق جل و علا حبیب خود را در قرآن مجید از آن خبر داده و خود با مدین سوره الاعتقاد علیاً
 سلف خلف و سیرین و مخیرین او میدارند و در این راه و مناقبات کرامت اهل عظام کتب بسط و در واقع و ظاهر و باطن
 به اسامی غیبیه و صحاح الفقه و تفسیر کرده اند که لایحیی علی السیدین عمال نافه که نهایت مختصر است و آن
 بجز خوارناید گنار بصدق لایزال که در آن ترک کلامی نموده از خوار می چند روایات صحیحی در کتب مشهوره اتفاقاً
 بملفوظ ظهور آمده است که مع البصیرت و لایزال صحیح است بر صورت و محبت سرور کائنات باید که ترک کرده نشود
 این امر عظیم و صیران ایمان از طعن طاعتان جواب او امام شافعی حدیثیکه بر او طعن کردند با اعتقاد آنها که در ذمه او
 شهره قالوا ان فضیلت قلت کلاماً الا ان رضی و لا اعتقاد فی توحید من غیر شک خیر امام و غیر ما و الا کان حساب
 رضای فانی از فضل العباد و ترجمه گفت ایاز فاضل شدی گفته نیست از فضل این اعتقاد من لولا که در منی تیره ترین نام
 و بهترین هادی و اگر ایشاد و تنبی و لی یعنی علی رضی سبحان ربنا که من با فاضل تمام از بند ما شهر شافعی آنکه سنت نبوی
 را اختیار و توحید او است قوی در زبان فصیح و لفظ مستین گفت در طی شهر سحر آفرین اگر بود رضی حسب آل رسول یا نوالا
 بخاندان بول گو گو ابایش آدمی و پری بلکه شدم من ز غیر رضی بری کیش من رضی دین من رضی است و رفع
 من رضی باقی حفظ است و مع آل عبا و اولاد و سرور انبیا عین مع خود است بسبب علت رسول چنانکه کلام
 جامی از جنی را با شعار و بچسبت بیان کرده و در این اطمینت در معنی بیت خویشین کنیز منی منوم و غیر من انشی من و خدیوم
 بود امید و هر اس که چه با در اعتقاد پاک نیست از طعن که نه با دم پاک و دستار رسول آل و غیر من من هم بکمال و بیم
 جوهر من کان ویشا است و زخت سما زوکان ویشا است همچو سلمان شده من لایزال البیت گشت روشن چراغ من من
 بصیرت اناسی الهم و مولی القوم کان منهم و لا انا انما لله مست عشق اند ما شقان امم لایزالون و لاطلا عم
 چون و خوشن صادقان رسول کی در مناقات تر سر این رضی من محفل میان است رسم حرفی اهل عرفان است رضی که
 است حسب آل بنی رضی فرض است بر نکی و غیبی خود را باید کرد که نسبت آل عبا و اولاد و صطفی اعلی و عظم تبرین انساب
 از انساب آرا نام و سایر از نب بزرگان کرام لی یوم القیام با فقار حضرت رسول و قرابت ببول انضول و کلام نذارت
 سایر مخلوقات ایند و درود نشان واجب است بر کافه خلایق همین است بد بسبب حق و اینست جماعت شکر صد که کلام جداد
 عظام حقیر از سادات مجلس القدر از اولاد امام امام حضرت امام موسی کاظم اند که از مشبه تقدیر سبحان و ظهور بسیار و این
 افروز بند وستان جنت نشان شدند و این سرزمین بسبب اجزای این اسلام غربت جهان گردانی بد تفصیل این

که همیشه خیال است خود میدرد چو جانیکه اولاد عالم مذکور از آن نزار فعلی باشد ثلثه فتوح کتاب شده تعظیم مذکور بسیار
 سادات کرام میگردد و عمر شریف خود را برین طریق حسته گذارند بجان و جوب بودن و محبت آل رسول و اولاد و قبول
 قال تهم غزول و عاقل لاسکلم علیه جزا الامتوه فی القرنی فرمود حق تعالی جلشانه بگوای محمد رسول نیکم از شما
 تبلیغ احکام می فرماید دوستی و محبت قربی و اهل بیت فی تفسیر المدارک و البیضاوی و الثعلبی و کشاف و بی
 انه لما نزلت هذه الآية قيل لرسول الله من قرأ بک من هؤلاء الذین حببت علینا موذنهم قال علی وفاطمة و
 ابناهما ترجمه و تفسیر مدارک و بیضاوی و تفسیر ثعلبی و کشاف مذکور است که روایت کرده شده هر گاه که این آیه نازل
 شد سالی از جناب سالت پناه سوال کرد که کدام نذر قرابت تو یا رسول الله دوستی و محبت ایشان بر ما
 واجب لازم است فرمود آنحضرت که واجب المحبت از قرابت من علی وفاطمة و هر دو پسرن ایشان حسن حسین
 اما که علماء در سالها سابقا بسادات گفته کتبه درین آیه آنست که چون آنحضرت خبیب خدا نذر اهل بیت محبوب
 مصطفی پناه چه تواتر معروف و تواتر مشهور است و مودت اغریزین اغریز است و محبوبان رسول الله شرف
 ترین اشرف پس غرابا شرف تشریف داده تا صرف الشی فی محله باشد پس مودت یعنی مودت خاندان مصطفی
 بر مومن بنفس صریح واجب ثابت است که اگر قبول کند و نقاد نشود و مؤمن و موحد باشد و الا کافر و طغی و مردود است
 عبارت نذر اگر کسی امانت نماید و علوی را علیک موی مبارک را مویک کوید کار کرد و بجای که علماء گفته اند که اگر
 کسی کوید غیر خدا کرد و او دوست داشته باشد من و دست نمیدارم کار کرد و بالجزم ازینجا گفته اند التکبر ملعون
 یعنی تکبر یا مصطفی یا کسیانیکه تکبر آنها یا مصطفی بازگرد و ملعون است باید دانست که تکبر و امانت و جفا و حقارت و له
 بوالعقل و دنیا و حسا و شرعا ثابت است بلکه امانت غرام لکن نسل پیرو و اهل جمود باشد سریت بصاحب میکند
 چه گمان است ترا که امانت کفرش عالم که پوست گاو و خرست بمساحل عالم کفر بود و لایسا فرزند کی که جز علی
 و برکات صلبه و قلبی است امانت و عناد وی مصطفی سریت کند حاش الله لا یظن احد لهن ذکره الا اولیا سیکو بر چه
 را بر حضرت رسالت پناه ایمان است و بر اولاد و عتی ایمان نذر و از بعضی و عناد و استکبار اولادش باز نیاید از عناد
 آنحضرت باز نیامده باشد ایانی نبی که دشمنان و لادشدار دشمن شاه است و محبا و لادشاهه عب شاه و از بهر این
 در زاهدی و عقابن سیکو یک مودت اولاد رسول شریفان است پس حاصل معنی آیه نیز ایناست که بگو ای
 محمد و این گروه یگان خود را که میخواهم شما تبلیغ و حتی جز را مکرر آنکه از جور و جفا اولاد من بازماند و احسان
 حسانت از ایشان باز سببگیرید و از فسق و فجور ایشان رعایت ایشان فرمودند و بدو آنچه تمامی ایشان باشد

بر ایشان رسانید لکن تخته المحبته چه این جمیع محبت است قال الله تعالی بن تعترف حسنه زود و با حسناً
این که در بعضی بابیه شریفه سابق است فی المدارک عن لیدی آنها الموت الی آل الرسول یعنی آستانه بنده بود
اولاد و طایفه رسول خداست و ذکر آیه شریفه جماعیه که در بیان حال است بر وجود مودت قریبی رسول و شرف است
که در حدیث حدیث ثانی است اگر چه بظاهر عام است کما قال فی المدارک لظاهر مودت الی حسنه کانت الا انها تینوا
المحبه تا اولاد و اولیا لکن ما عینیت که المودوه ترجمه چنانکه گشت و تفسیر ما که در بیان آیه بن تفسیرت آیه طایفه عام
است چه هست که باشد لیکن این آیه که در ممال است مودت را شامل شدن بذاته اسباب ذکر این آیه شریفه بعد از ذکر
آیه که مودت یعنی اگر چه بظاهر حسنه عام مودت است لیکن بحسب آنکه بعد از شریفه مودت نازل شده دلالت میکند
که از سنه مودت قریبی است و مودت این است حدیث شریف است مروی از عبد الله بن عباس گفت عبدالله
عباس گفت که ای نازل شد قبل الا اسکلم جز اول المودوه فی التبی بن تعترف حسنه زود و با حسنه صحابه که مودت
الله که مودت از اولاد بیان که واجب است بر مودت ایشان زود رسول خدا علی وفاطمه و پسران برود
روایت کرد این حدیث را ابن ابی حاتم و حاکم طیبه علاست مودت خود روشن گشت و مودت بحکم نفس قرانی معلوم
ست که محبت اولاد رسول است پس اگر ولد از اولاد رسول زود مودت برود که خود را مودت گوید و معنی مودت
نمودن است و آنچه و انش خود بر وی پیش کند و چیزی از وی سوال کند و نخواهد اندام است که آن شی مستول بر
اولاد رسول باشد که بیزیر که خواست محبوب را آنچه محب مکره نه پذیرد اینها اشخصت از زیاران و اطمینت
خود پس به اندام خود که شئی فاکه فانی جالع آید زود تا چیزی هست که بخورم او را هر آینه من گیسو نام بکله طیفه
مودت و آنچه و ایگامی است که کالای دوست بی اذن دوست است که قضیه محبت چنین است عجب زود علی باب
اگر کسی است که خود را مودت عاشق رسول خواند و از دوستان خاندان اطمینت تصور کند و ورشته انانیا
الشیخ فی توم کالانی امته خود را و اندو با ننگ در شمشیر شعلی خود را نشود و ناکرده مع ذلک که دعوت کنند اولاد
رسول را که فقرا باشد و غنا باشد و انا که ناخوانده اینها زود بر مودت از بر نمودن مطلق است اجابت
آن خیاات است نه دیانت و در کماوی گفته و تفکیک معلوم شود و دعوت چیزی از فساد یا چیزی که لایق نشود بسبب
او مودت برین آن دعوت جائز نیست و در مشارق میگویند دعوت که در ویشا از بیرون آرند و تو نگران با
دزون خوانند بسبب که دشمن فقرا این دعوت را انحضرت هم بسمل له عوده خوانده خاصه که فرزندان و دل بند
رسول را که مودت شان بنصیحت است پس چون ایشان را در دعوت بیرون گذارند از محبت بیزار باشند

و این دعوت نباشد بلکه طوطی دعوت با حضرت علیه السلام حکایت کرده اند که چون خواهر فرید الحق والدین گنج
 شکر را با آن دعا دعوت می آمدند میفرمودند که بیک شرط قبول میکنم که سادات را در پیش دارند و ایشان را
 بر صدر جا دهند هر آینه بدین عادات حمیده و خصال پسندیده شرط کنم گشت بر نایت نشانم از گان و خواها
 پیش نظر باید داشت علی الخصوص عایت کسانیکه نص قرآنی و حدیث نبوی محل دعوت مقرر محبت اند باید
 دانست که احادیث بسیار در معنی آن دعوت و محبت کردن از ایشان در صحاح وارد اند بطیالاً اختصار ساله
 بر احادیث چند اشعار کرده شده فی المشکوٰۃ اخرج مسلم عن یزید بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما انطیبا
 یاری مدعی الغم غیر من مکتوبه و مدینه محمد الله و انشی علیه و عطف و ذکر ثم قال ما بعد ایها الناس انما انما انطیبا
 ان یتانی رسول ربی فاجبت و انما انما فیکلم التقلیل و لها کتاب اسد فی الهدی و النور فخلد و کتاب الله
 و انما سلوا به فحث علی کتاب اسد و غیب فی ثم قال و اهل منی و اذکر کم اسد فی اهل منی اذکر کم اسد فی اهل منی
 اذکر کم اسد فی اهل منی ترجمه روایت کرده سلم از یزید بن ارقم فرمود گفت زید بن ارقم اینست از رسول خدا در مدینه
 در میان ما در جایگاه خطبه میخواند موضوعی که در اینجا آبی بود خوانده میشد آن موضوعی شرم عزیز بیان مکه مدینه
 پس شکر و ثنا بجانب جن علا که ما هوار می آورد و نصیحت و پذیرد همان که ما هوار می آوری بود و او بعد از آن فرمود
 اما بعد حمد و ثنا باینده و آگاه باشی ای مردمان بدرستی که من بشیر ام قریب است که بیاید مرا فرستاده پروردگار من
 و قبول کنم او را ملوک الموت است یعنی ملک الموت بیاید درین ازین عالم انتقال کنم لهذا انما با عطف میکنم و میکنم
 که میگذازم میان شما و خیر نفیس عظیم اول آن قرآن شریف کتاب خداست و در آن نور و هدایت است پس گنج
 و علی کنید با او و نواهی آن و چنگل زیند بومی تحریر پس فرمود بر کتاب الله و تیرت نمود با تسک و بی بعد از آن فرمود
 دوم از آن نفیس عظیم ابلهیت من اندیاد میبایم خدا را در حق ابلهیت خود سه مرتبه این کلمه را تکرار فرمود یعنی از
 خدا ترسید و حقوق ایشان نگاه دارید و محبت ایشان شعار و نثار خود سازید اینها را بنام حقیر قاضی یزد علی بن الحسین
 یعنی کتاب خدا و آل عبا با هم جدا نخواهند شد تا که خواهند آمد بر برابر جوض کفتر از حجاب و عاصیان خود خبر خواهند
 داد و این روایت در مشکات شریف مذکور است و غیرها ایضا اخرج احمد فی سننه و این خبری و اسما کن فی المستدرک
 عن ابی ذر الغفاری ان قال هو اخذ باب الکعبه تعمت العنی ھا یقول الا ان مثل اهل منی فیکلم مثل سفینه فوج
 من کبها نخی و من تخلف عنها هابک ترجمه از ابی ذر غفاری روایت کرده اند که گفت ابو ذر در حالیکه گرفته بود در
 کعبه اشیدم از رسول الله که میفرمود آگاه باشید که مثل اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است کسیکه

سوار شد گشتی نوح سخبات یافت از غنای نبیا و عقی که یکیکه باز ماند و نتواند و در زیر عرق نشوید و الا گشت بی مجال دنیا
 و آخرت گرفتار ماند پس بطوریکه حق تعالی ازین جهان کمالی است بجای آورد بمقامات اقصی رسید هر که از طرف اراضی
 کرد و گرفتار غنای عقی کرد و در آنچه اجماع حکم علی بن ابی طالب است در آن رسول الله قال خیرکم خیرکم لای علی من بعدی بهترین
 است کسی است که بهتر در دنیا باشد و حق البیتین بعد از من و آنچه اجماع و التزمندی علی بن عباس قال سوال
 اجوبه الله لما بین و کم من نعمته و اجوبی لحب الله و اجوبه الی بنی الحسین بر او در عالم و تزمندی از ابن عباس که فرمود
 رسول خدا دوست دارید و یا برای آنچه که همیا که هیچ از نعمت خود دوست ما برید و برای دوستی خدا و دوست
 دار بطلهیت و برای دوستی من بشمار و بچسبید مدح طهیت است از آن مشرفین است که گفته شد تراویح علی بن
 حبیب ایشان دلیل مقدمات و بعضی ایشان نشان کفر و نفاق و قریب نشان پایه علو و جلال بعد نشان پایه غلو و جلال
 گرفته اند اهل تقوی را علی ایان ضای علی را از زمین قوم تقوی باشد و آن را ان خلیل مشیو است و گفته اند که
 چه رسد آن آسمان بالفضی سالی من خیار اهل الارض زبان کواکب انجم هیچ لفظی نیاید الا هم هم غیب است آنکه
 او از بعد از اهل بیت است و از انبیا و دیگر نشان سابق است و از انبیا و بر همه خلق بعد از آنکه سر بر نام او
 روایح افواجی نام نشان است بعد نام خدای چشم بر نظم و نیز الهی باشد از زمین نام نشان رونق آنچه
 ابن جبهه العالیق فی الکبیر و ابن کثیر فی تاریخه عن محمد بن کعب القرظی عن ابی عباس بن عبد المطلب ان رسول
 قال یا ابا طالب تو ام تجر قون ما ذرا و ارجل من المدهنی قطعه یا صدیق من المدهنی عیده لانه یقل قلب مراد الامان
 بحکم الله تعالی بقره ایتم می آید در این جبهه و بطرفی و کبر و ابن عباس که در تاریخ خود از محمد بن کعب قرظی از ابن عباس
 از رسول الله که فرمود در رسول خاص چه حال است تو هم که با هم سخن بگویند نگاه که می آید و می آید البیتین
 میکنند سخن از وضعی میسازند و فهم سخن که ذات من در دست او است در شی آید در دل مردی ایمان مگر آنکه دوست او
 اطمینت و برای خدایت از این نشان با من سخن بیدار من هم قال قال رسول الله من یرید ان یجی حیوانی
 و میت عانی و یسکن جنبته ائخذ الله و عدنی ربی فیقل انه یحب علی بن ابیطالب فان من یخرج حکم من الهامی من
 یخلفکم فی ضلال کذا اخرجه الطبرانی فی الکبیر و ابو نعیم فی مضاعف الصحابه وایت کرد در این اثر که فرمود رسول خدا
 کسی که زندگانه از کفر میبرد و موت من بماند در دست خدا که حق تعالی از من دیده کرده است با آن جنت پس بگو که
 که دوست دارد و علی بن ابی طالب را بدستیکه علی بن ابیطالب بیرون نخواهد آورد و شمار از انبیا و نخواهد آورد و شمار
 و ضلال عن سلمان قال بر من سلمان شد حبک اعلی قال سمعت رسول الله من احب علیا فقد احب جنی گفت

مروی سلمان فارسی را که بسیارست محبت تو با علی ابن ابی طالب سلمان جواب داد شنیدم رسول خدا را که
 فرمود کسی که دوست داشتت علی را پس بختی که دوست داشت مرا و من بریده عن ابیه قال قل رسول الله
 ان الله امرنی بحبایة برعوه من اصحابی و آخر فی الحجه بقره قال قلنا من هم یا رسول الله و گفتنجا یحب نیکون من
 فقال لا ان علیاً منهم ثم سکت روایت است از بریده از پدر او گفت بریده فرمود رسول خدا بدستیکه در حق
 او کرد و در محبت چاکری از ایران من و خبر داد من که او سبحان تعالی و دوست میدارد آن چاکر را گفت بریده
 ای که اسم آنان محبوبان تو در حال تکلم هر کس از ما دوست میدارد که با شتم من از آنها یا رسول خدا پس فرمود
 آگاه باش بدستیکه علی از آنهاست بعد از آن خاتوش گشت و در سخن و آیات نام سلمان و نقاد و ابوذر
 که کانی از ائمه ائمه الطهوف و غیره و آخر الترمذی سلسله با سادات الاشراف ان النبی ع اخذ بیدهی حسن حین
 قال من احبنی واجب نین و ابانها و ما کان من فی ذنوبین یوم القیامة بآوردت بی سلسله از اهل بیت
 عفت و طهارت علیهم السلام بدستیکه رسول خدا گرفت دست حسن و حسین از پدر او و دست و از پدر
 و دست و از این هر دو را پیروز ما و از آنها را پس آن کس همراه من خواب بود در زمین روز قیامت و فصل
 الخطاب حدیث طحطاوی آورده که اول آن است من مات علی حبیب من صحبه مات شهیداً الا من مات علی
 حبیب من صحبه مات مغفوراً کسی که مرده حبیب آل محمد مرده شهید آگاه باشد کسی که مرده حبیب آل محمد مرده مغفور
 چنین حدیث بسیار در مناقب اهل بیت و طهارت وارد شده اند که برای احصا آن دفتر بی پایان
 گنجایش آن ندارد و این قدر قلیل برای تمییز بودن منقحی متمسک بودت آل رسول تعظیم و ذکر بر آن بقول
 کانی و وافی است مملک انبیا و افاضی شهاب الدین دولت الیومی در رساله مناقب سادات گفته اند ان اللیل
 فی شرح التعریف فی الشیء حکم یعنی بویض صطفی علیه السلام فرمودستی تو در چیزی که کن از چیزی که گنگ
 و اگر کردند از طحطاوی و تنکا پس نتیجه این بخانه آنست که بودت اولاد رسول تمام خاندان است فرزند
 رسول است قطع نظر از عبادت و خجرا ایشان زیرا که در آیه کریمه طلق قرنی تذکورت و فرزند با صلح
 اتباع موقوف نیست از آنکه در حدیثی از اهل بی آل محمد کافرند خدا نخطب بنی آل محمد بنی اسرائیل خارج نشوند
 و هر چند که صطفی علیه السلام افضل انبیاست از بنی آل محمد بنی عبدالمطلب خارج نیست از بنی عبا بنی فاطمه بود
 اولاد رسول افرمان خدای عزوجل بر جمیع مؤمنان از ان اول طمانت رعایت شان از اولاد اهل بیت
 واجب است اگر خوب و خجرا عصیان و خطا رعایت از ایشان باز گیر بی ایمان طاعت خدا و رسول تمام بر باد

داده باشی در مقام الهی معتقد به شیخ الشیخ نقل کرده من کان فی قلبه حب رسول الله لابد من محبت اولاده
 بر که باشد در اول محبت رسول الله پس چاره نیست او را از دوستی اولاد او تنجی احد بخاری گفته هر که را اولاد
 رسول الله حبست علی است او درین عنایت عظیمه بارسیکاست اگر چه گنا یا ن عالمیان را و اگر حبست علی بن ابی طالب
 سنی و کوشش است آرد که بکشور سنی مهربست نیاورد تحقیق دانند که ویرا از رحمت راننده اند اگر چه ز صیاح تار و آواز
 نغمه بر زمین مالد و علم اولین آخرین بچاند هیچ سودمند نیاید و برین اعتماد و فتنای دینا که بسیار علماء و پارسانه شده اند
 علامت نبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارنی طیفه دوستی ایشان آنست که از دیدن ایشان خوشتر
 از اول محبت و از خدمت ایشان چنانکه با میانه دان بجای آوری هیچ چیز را از ایشان در دفع نداری که ثمره محبت و موت
 قلبی هیچ است حکایت تیرنای نبوت آورده که در فضا و علوی بود او را سید خاتم میگفتند و سبب نامش چندان بود که
 در دست شخصی انگشتری میزدی طلب کرد و آنزدند و در آنست آن شخص سرور و نجات را بخوابد یکد از زنی وی گزید
 و حضرت فاطمه هر را از این خواب دید که از وی میگردانید و غیر ما نیز تو همانی که انگشتری بطلب فرزند من ندیدی بعد
 آنم و خدایت چنان در دست انگشتری را بشت و با دلایمی دیگر پیش شنیده بیاورد و نشانها انگشتری گرفت
 از آن بر نشانها را سید خاتم گفتندی باید دانست که این انواع خوابها کسی نمائند که او را نخواهند و از آن خواب
 کنند و او هر که اندک بگانه است عمل برگردانند چون او جهل در زیر پدینهما الله اللهم بقولک یعلمون یا رخصا یا مدیات
 کن قوی که نمیدانند آری مومن در ویش اگر میتوانی بقدر امکان وسع عطیات و احسان در حق ایشان کن اگر چه
 جان روان فرد قرضی و با خشنی بود در باز و نواز از این نعمت را بدست آرزو فاطمه پیش وقت اغیبت شمار
 فی الواقع این مرا قوی سید نجات ستاین مرا سرسری نباید گذاشت آری مومن متقی اگر ایضا یعنی محبت محمود
 آن رسول و خدا شکر زاری نشان از جان مال تجویق حق سبحانه و تعالی از تو سر تمام یافت از زبان فانی
 نماند و در سؤال و نیکو کار جای رفت شکر و نیافر گرفت شغل سر از فضل بد و خوش وقت آن کسی که نیکو کار سر بود
 و این عظیمه علی است که هر کس را عنایت نمیشود و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله وادع و الفصل العظیم امین بزرگی از اجاب
 خداست عنایت میکند هر که را خواهد و خدا صاحب بزرگی عظیمه است قطعه سرور غم عشق بود الهوس را نمند و سوز
 دل پروانه گیس از بند بر دیر باید که یاراید بخنار ایمان دولت سرمدی همه کس از بند بنی دستور القضا
 آن محل الهوس اولاد و کان فی انجند در دستور القضا مذکور است تحقیق محبت رسول و اولاد در جنب است
 بنات سرور کائنات مغرور وجودات حکایت و تفسیر معنی سبکوید عند قوله تعالی علی کل نفل علی نشا کلت ای علی

میروی همان علیت سلطان پنج سوی و بیست و شش و آن مدینه که لشکری گران در آنجا بود و آمده است
 دید با کسی که گویست گفت ای لشکر از محمد بن حسین علیه السلام در دست که با این لشکر گران میبودی تا جان روان
 خود را بشکر گران هرگز نثار نه بود برستی خدا ستمی و در با ختمی آفتش یکی از اجزای آن شهر را در آنجا بدید که آن شخص میخواست
 ای سلطان عثمان علیت را از من سلام برسان و بگو که بریت تو را اطلاع می داند و بنویس آن رسیدی در کفایت
 شعری میگوید بنابر قتال عثمان علیت را در خواب دیدم پرسیدند که عزای تعالی با تو چه کرد گفت هم بدانیت آمد ز نیت
 آبی بر زمین را تو فین حجت خاندان تو چون از زانی کن خالده باید دانست که رعایت او را در رسول بر شری مقدم
 و اما قتال صد تعالی و اعلو و انما نفهم شی فان الله حسبه و الله رسول و لذی القربی فی الاکشاف یقده من علی سائر
 الناس لا تخم سوره ای قدره در کتبات و تفسیر این را بیکر می گفته مقدم کرده شوند و او را رسول بخوانم بی آدم چه نشان
 خدای هستند و ای انسان و یقده من علی سائر الناس ترجیحاً للقرابت و منافع مذکور است که مقدم کرده شوند و او را
 رسول بخوانم عالم حجت قرابت رسول یعنی قرابتی و غیر زندی مصطفی از جنه شرف او از علم تقوی راجح است در
 شرح الاسلام میگوید در باب سفر مقدم کرده شوند و او را رسول در مشی و جلوس و در باب صحبت میگوید تعظیم او را
 رسول وسیع در حجاج ایشان و محبت ایشان لقب و لسانجی است و مقدم دارو ایشان از بعضی و بهر حال
 در تفسیر امام فخرالدین رازی گفته جانز نیست شخص علم و متقی را که جلوس کند متفق علوی جابل چنان است
 در این است این ستم از امام محمد روایت کرده در جمیع کارها او را رسول بخود مقدم دارد و در حدیث ایشان از جاد
 اگر چه آتی باشند آحادیست فی اخبار الثمار و شرف النبوة اربعة انا هم شفیع یوم القیامة و لو انکذبت لولای من
 الاکرم لذریته و القاص لحویحیم الساعی عند اضطرار هم و المحب لهم یقبله لسانه در اخبار الثمار و شرف النبوة
 مذکور است که آنحضرت م فرموده چهار کس اند که ایشان از شفاعت کتم بر روز قیامت اگر چه آمده باشند بخدا تا آنکه
 زمین یکی گرامی جانند و او را من دویم بر آنزده حاجات شان سوم کوشنده در حجاج شان چهارم دوست دارند
 مرا ایشان بلك نیا ن و فی الله بحمده الله علی الوری فیهم نزل بل فی قول لا اسألكم علی جلال الموده فی الوری
 و در دیگر روایت لا در رسول حجت خدا ندر خلافت و در شان شان نازل شعلی فی قول لا اسألكم الا فی حق الله
 هم معشر هم دین و بنفصهم م کفر و برهم بخار و معصم یعنی مافات گروی مذکور است ایشان دین است و اولی ایشان
 کفر و قرب شان جای نجات و جای عصمت است حضرت امام ابو القاسم میفرماید عجیب ترین عجایب کسانی است که
 در نماز میگویند ای بار خدا یا بر او را محمد و در غیر است بیرون نماز ایشان است که بکنند و مغرورند و دولت مملکت

شوند و اگر سادات بکتاب ایشان دوزخ بنفید لغت خدای ایشان را که در کتب اعراف کنند و جواب بدهند و آن
صبر خاصه فرعون است در خلاصیاز کند و در طماننازی بر او اعلی گویند و ندانند که آن بطش ربک باشد که رفتن بر او
تو هر آینه سخت است فامه این گروه ضالچ و خبیث وقت در کذب و نفاق مبتلا میشوند چه در سرنا طلب رود بر آل رسول
میکنند و در خارج نماز خلاف آن از ایشان بوقوع می آید این صحن نفاق است لغو باشد در حق لک سو من باید که
مطهر باطن بکسان دار و حضرت رب الغریبان را که در خواب و با ذکر مصطفی یاد کرد و مصطفی کرد و خود با اولاد خود جمع کرد
تا فاضل اندک جز از کل فرع از اصل قاریج نیست و لهذا امام سلمی گوید هر که از استیاق زیارت حضرت رسالت پیاده
باشد و بعدری بازماند با اعتقاد یک زیارت حسینی کند ثواب زیارت حضرت رسول حاصل کرده باشد امام محمد حسن
ششانی رحمة الله سیکوید که بار بار دیدم که امام اعظم رحمتش نده داشتی و بر و زصائم بودی و بیعت زیارت رسول
تصدیر زیارت امام محمد را فرمودی و فتوحات بجا آوردی و خود در مقبره جاروب و می حکایت آورده اند که
روزی امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله شسته در درسه درس میگفت مستفیدان کثیر جمع بودند یک طفل صغیر سواد
بازی کسان بر و بر سر امام اعظم دست بسته بر می تعظیم آن بزرگوار شدند با زمین طورا اتفاق افتاد هر بار که
شاهزاده عالم بر درسه آمد امام اعظم بر می تعظیم و بر می خاستند و حسنه از درسه میرفت می شستند متفقد این سوال کردند
از امام امام که این چه حالت است فرمود بر می ستانند هر دو عالم تعظیم میکنند و الا عاصی شوم و در روزی سؤل شترند
هر آینه از چنین مرعات امام اعظم و سراج عالم شجاع ترین اعمال کسان است که روضه سادات درون گذاشته زیارت
عمود بر تصد کنند زوی غفلت و حیران از سعادت فی القیامه ای که اولاد می صالحین الله و ابطا احبین فی قرآند
جلالیه نکه در سفت فرموده آنحضرت بزرگ داری و اولاد صالحان را که بزرگ داری و اولاد فاسقان را که با سواد اتفاق
کرده اند علما که شرف علوی را می میشوند و بتلا فرسوق و امر و خصیان چه شرف علوی بسبب شرف رسول است و شرف غیر از
میشود بار کتاب تو ای حکایت می آرند که در مجلس سلطان علم بر الیست که پادشاه بلوچ بود در سینه علویان می نشستند و در
میسر و قهار روزی از شنیدی غریب یا دعوی عیب یا سلطان مصافحی کرد و بعدر علوی نشست سلطان گفت
ای خصم درین مان شرف انسان کدامند گفت ساد و نعمت اسط گفت سپر دارم از مردمم که تقیته شود و گفت تو نم
که تقیته کنم با سلطان آغاز سخن کرده گفت من ندارم که سپر دوم را علوی کنی تا هر دو شرف در خانه من باشند کن
گفت شاه این شرف اصلی نسبی است بعد محبت من نه بد تا با ارام همان حاصل آبا با جمع نشود و ایشان در حقیقت
دعوات و شرف بر افضل از افضل آبی و شرف عالم بر کسی است و علی عمل بر کسی معروف بود بدین جهت که صراحت کسان

پس سلطان فرمود تا او را در هیچ مجلسی که در نزد آنکه تیره خود شناخت فائده و فضیلت او را در رسول و ترتیب قبول علم
 اهل سنت و جماعت قائل اند و در جمل آنکه فضل بعضکم علی بعض آیه باید دانست که نزد معتزله و بعض شیعه و متفلسف
 بعلم است و در اول شان در کتب کلامیه سطوره اند و باطل علم اهل سنت و جماعت است آنست که فضل بتجربت فضل عالم
 محمد رسول الله است بعد وی آدم صفتی است بعد ایشان و یکی خای برین طایفه اسلام بعد ایشان خلفا را بر تیره بتجربت خلافت
 ایشان و اولاد فاطمه بسبب قربت از رسول الله بعد ایشان ششم نفر از تیره بشهره بعد ایشان بن بر بعد ایشان اهل احد
 بعد ایشان اهل مدینه بعد ایشان صحابه دیگر زیرا که اگر کسی علم اولین و آخرین بخواند و بقدر حال کند که روز وفات خود
 و پذیرد یک صحابی نزد آن صحابی خالی یا باغی باشد مثل حضرت معاویه و مثل شان بعد ایشان تا لعین بعد از او
 حضرت اوسین فی خیر التابعین بعد از آن ابو جعفر زعفر بعد از آن علمای عالمون بعد از آن هر که نفع یابد از او و مردمان
 بعد از آن و مومنون عالمون بر همین عقیده شریفه اتفاق علماء اهل سنت و جماعت است رحمهم الله من خالف عن بد
 فهمه فضل سوار السبیل هر که خلاف کرد از این ترتیب گمراه شد از راه راست که از فائده مالک العلماء فی مناقب السوا و
 احوال ذکر است معتزله اهل سنت با اتفاق مذکور است که اولاد رسولی بعد خلفا را بر تیره افضل اند از کافران نام با اتفاق
 روایات بسبب قربت شان از سر و کائنات صافی نفسیه از ابدیه العبد جز الوالد العظیم الولد مستلزم تعظیم الوالد تعظیم
 زاهدی مذکور است که پس از پیوستن تعظیم پس از تعظیم پدر را خلاصه آنکه پدر و جد یکدیگر تعظیم باشند فرزندان
 او نیز تعظیم باشند چنانکه فرزند پادشاه از پادشاه شرف باشد حکایت می آرد که سلطان بلج را دختران بسیار
 بودند و همیشه بسبب کفو ایشان مناسبت متفکر میدوید روزی بوزیر گفت بسبب کفو دختران تا آن تفکر است و وزیر
 علماء و فقها را راجع کرد و بایشان در باب دختران پادشاه شوره کرد و باین طریق قائل بسیار را می همه با بر این قرار یافت
 که دختران با اولاد رسول الله و پسند که بالا از این پنج نسب نیست اولاد را اگر از روی مصطفی گوئی نبی زاده و فرستنی و
 ناشمی زاده اند از روی علی ولی قشچ و عالم و عقیده و وظیفه زاده و از روی سلطان شاهزاده و وزیر برین کیفیت را پیش پادشاه
 گدایند و پادشاه بآنها پسند و بجز بر این خلاصه افزوده و دختران را بسادات تسلیم نمود و گفت سعادت تمام و دولتی عظیم حاصل
 کردم که من جد فرزندان آل رسول شدم و دختر و پسرم خاله و خال ایشان شدند الحمد لله علی ذلک حمد خدا برین
 نعمت عظیمه تشبیر مومن لازم است که وسیله چویدار رسول و اولاد او حجاب او قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا
 الله وابتغوا الیه الوسیله ای مومنان پس بریزید از نگاه و بجزید بر طرف خدا رسول و وسیله او و وسیله بجز مودت و محبت
 و تعظیم و تکریم و قربت با فرزندان رسول دست ندهد مگر خدا یا بحق نبی فاطمه که بقول بیان کنی خاتمه اگر

دلایح گشتند بر آن حضرت و تنبیکه در شکم ما در بودند در روایت صحیح آمده چنانکه در شکم ما در بودند در تنبیکه گشتند بر آن
 سببها که در شکم ما در بودند در روایت صحیح آمده چنانکه در شکم ما در بودند در تنبیکه گشتند بر آن حضرت و تنبیکه در شکم ما در بودند
 و از لوث شرک شفاوت پاکان شد و خطبهارت از ابتدا تا انتهای حیرتی گیر باشد آنجا است که در لوث درین فضیلت گشت
 از ازان نام تا این مخصوص گردید سوال کرده شده عملی تحقیقین و نه الحادین شمالا لدین بن حجر کلمی او حکمت استعمال کم
 اند و در حق علی ترضی عوض نمی شد عینه جواب او که حکمت درین آنست که علی ترضی گاهی است اسبجه کرده پس مناسبت
 که خطاب کرده شود مطابق حال یعنی مکرر و جبه او قصص در بیان فضائل و مناقب اصحاب کرام مقدمه ای نام ضمنی است
 اجماعی چونکه علم از تحریر مناقب فضائل اهل عبادت اولاد خاتم الخلفاء استراحت گرفت مناسب از لم فاد که انمودی از فضائل
 صحابه هم درین رساله ثبت گوید شود تا این مجاله ازین برکت انفاست آن پیشوایان درین متین مقبول خلاق گردو باید دانست
 که کتب بسیار و فاضله از سلف تا خلف در فضائل و مناقب اصحاب کرام تالیف و تصنیف شده اند شکر الله سبحانهم
 التحقین جلال الدین سیوطی از مشاهیر مصنفین در فضائل اصحاب کتبی نام در ضمنی درین فن تالیف کرده درین رساله
 که بنا بر این اختصار است بیک حدیث صحیح نبوی و آیات قرآنی و بصدق لانه در کله و لواتر کله بطور انموذج
 مثل مشهور ششوی موه از خرد داری گفتا کرده شده تا رساله طولی نشود بدانکه حاویست صحیح و صحیح است بسیار در فضائل
 ایشان آیات قرآنی فی شمار و مناقب شان وارد است که منکران اجمالی و کانیست تاویل آن غیر کفر و زندق
 است و سر و کاسات غیر موجودان از خیریت حال شان خبر داده و زمانه ایشان از بهترین زمانه فرموده قال رسول الله
 خیر القرون قرنی ثم بعدی فرموده غیر خیر خد که بهتر زمانها مانده من است بعد از او ان زمانه بعد از این زمانه صحابه
 پس چنانکه آنحضرت از خیریت شان خبر داده باشد و زمانه ایشان از بهترین زمانه فرموده از ایشان سوره عفا و شهن من عفا
 کفر و نفاق است بخود باشد من لک قال رسول الله اجمالی کالنجوم یا هم اتت بشیرتیم فرموده غیر خیر خد اما
 من هم سنارگان مذکور بیکه بیرومی خواهیم کرد بحدیث خواهد یافت فائده هدایت را آنحضرت مختص بود به بیرو صحابه
 خود پس ازین حدیث مفهوم کرد و به بیرو بیرو صحابه سوال نخواهد کرد در فضائل است پس چون حدیث شریف مخالفین ایشان
 از صالحین بعد و خواهند شد و ایضا قال رسول الله علیکم بسنتی سنت خلفاء الراشدین من بعدی از هر کس که بر طرفیه
 ما را و طرفیه خلفا را شدین را بعد من فائده معلوم گردید ازین حدیث شریف که طرفیه حق منحصرت و طرفیه آنحضرت
 و طرفیه خلفا را شدین که امتیاز را با خدا آن دلالت فرمود پس مفهوم و مدارک گردید که غیر طرفیه ایشان طرفیه خلفا
 است همچنین حاویست بسیار در صحیح است است در این رساله و در آنکه که در کتب طولی دارد و در خصوص فرقانی لا انعم

و لا تخف من حج هاجرين انصارنا نزل الله قال لا تدعوا الى ان الذين يباعدونك انما يباعدون الله يدعون
 اليهم فمروهم حتى تكلموا جلتنا تهجيت كسا نيكه يعيت ميكنه نزل يعيت نيكه نكره ارا دست نعل بر دست ايشان منصف
 بايد انصاف تا نال كند كه چقدر حق تعالى سبحانه ايشان از منزه و عظمت اوده كه يعيت ايشان بر دست خلق ارض و سما واقع
 اين سبب بايد غور بايد كرد و فضيلت و رفعت شان ايشان پي بايد بود قال الله لكما محمد رسول الله والذين معه اشهدوا
 على الكفار كما يشهدونك على جلتنا محمد فرستاد چه داشت كسا نيكه بر او اوند نشد يد القاب اندر كفار جريمه يا بين
 خود با حق تعالى سجاده و بين يه شريفه حج ايشان فرموده كه ايشان كافران نهايت نشد يد القاب اندك در مقابل
 نشان با كس الوالي و اوقات معي ندرند معني محبت بين اسلام چنان در دل ايشان منكر است كه محبت قربت
 را در دل خود با نيست و نابود كردند قال الله لكما معي الله عنهم و رضوا عنه راضي شده حق تعالي از ايشان راضي شدند
 ايشان از خدا اين آيه شريفه كتر است قرآن مجيد در حق هاجرين انصار وارد شده فائده چنانكه خود شنودني العيا ليز
 از ايشان خص قرآني ثابت و بهترين گروه پيروي حق ايشان سواد عقا و شستن نمبر بود گي ايمان خيزي ديگر
 نيست مومن بايد كه در حق ايشان نيكه اعتقاد كند و به نيكلي باو كن بسبب بعض آل عبا خوارج ملعون مخدول شده
 و بهجت عدالت اصحاب كرام و فضيلت و فاسق گروه بد و اهملت و جماعت از فضل عم حق سبحانه و تكلم هر دو
 يعني آل عظام و اصحاب كرام را مقدمه معني بين ايمان و استند و محبت و عودت ايشان از قلب خود واق و مستحلم
 كردند و هادي طريق مستقيم يعني راه اسلام فهميدند لند از راه راست يافته ناجي شدند و بطرف همين طرفه حقه
 باخبريه سرور كائنات اشاره فرموده بقول شريف خود مستفتر امتي ثلثا و سبعين فرتة كلمه اتالي السار لا واحد
 يقابل من هم يا رسول الله قال هم عبا انا عليه الصلوة و السلام و انهم مني و انهم مني و انهم مني و انهم مني و انهم مني
 بود و كرايك فرقه گفته شده يا تحضرت هو كه كدام ندان فرقه فرموده كسا في اندك بطريقه باو اصحاب اند غور و تامل بايد كرد
 كه طرفه حقه ناجي صاهي مي آيد گروه بطريقه اهملت و جماعت چه امها طه ليه آل و اصحاب اخبار كردند
 بطريقه ضال و رافض چا اصحاب سول راوش نام ميدهند و بد ميدهند و نه فرقه گروه خارج چه از قائم الخلفاء
 و ذوي التورين آل عبا تعين ميدهند لند اين فرقه ملعون و سحر و شيطان منند و فرقه حقه ناجيه اهملت حق تعالي از اين
 محظوظ داشته راه راست بدليت خود بايد دانست كه ايمان جامع است در میان محبت الهيت عفت و طهارت
 و عودت اصحاب كرام هر كه از ان هر دو مختلف نمودناري كرده و سحر و شيطان لعين شده اگر چه صوم و صلوة كرده باشد
 نمود باقتد من ذلك فائده مسازغان و شلجرات كه بايد صحا كبا واقع شده است غور نيايد كرد و كرايك بايد كه باشت

ر بودگی همچنان است چو صحایکبار ز دلاست و جماعت مصعوم نیستند بلکه حکم او را بجزند خود را باید که در شهر علم آن
 قصه با جلای گذار و بندگی کن ترا بحکم کار و ایراجت است اولاست و علامه بلوی تحت شتا عشره لیسط تمام نوشته شده
 غلیج الیه اشعار و لیسط صح اصحاب کرام نظم رخص فی بذر صبا آل عباس است. بدین آن بعضی اهل وفات است
 بعضی آنکه مقتدا بودند مسابقان همدی بودند. از وطنها مهاجرت کردند بر اناها صابرت کردند. یا
 دین بلند از ایشان شده کار شریع از ایشانشان شده. یا نبی درشتاید و اموال. ببدل روح کرد و اموال
 در سفر هم رکاب بودند و در حضر هم خطاب و بودند همه آثار روحی دید و از او همه سرگردین بشنیده از او
 رضی الله عنهم سوی حق بهر ایشان اشارت مطلق. و رصفا عنه منصب الشیطان. بر تری از همه رضا کیشانشان
 چون همه مرضی خدا بودند چه عمر و چه بزیستند. هر که با شتابند خالق پاک که با شتابند پس خلق چه با ما
 لعن کر افندی شود واقع بشود و ان لعن هم بدو راجع. قدر اصحاب از ان بود بر تری که طین خسان شود و دیگر
 ذروه عرش از ان بود بالا که منبوق خزان رسد انجامه که بی رویه فتنانده فتنه میاند و جزایع انجم لطف
 روی خود را از لطف بیلا لایه و زلف الفاسخ لیش فرساید. ورنه بر آسمان مه و انجم فانع انداز لطف و لطف
 حینکه از قصه اول از فضل از زبان فراغت حاصل گردید بجز بیه قصه دوم مشغول شدیم **مقصود دوم** در
 بیان حوال خیرت اشکال بدو کلام قدس است که در تم ذکر خیرت از اولت بدی سید قطب الدین مشهده قیس مسره
 آن مسله بنده خانه ان سید بر روان فرزند دو مان حیدر کرار ان شمع نیم سید تعلیم ان حکم کرد حضرت امام
 دوردیای سیات بیکتاز میدان سعادت از مشهده مقدس تا شهر کوه اصفانه الله عن الشرو الباقوم شیخ فرموده این زیور
 از قدوم بیست از مردم خود رشک کرد برارم کردند شعور رنگی که بودست با عزو نشان. از مشهده روان شده بهندستان
 ز فیض آن بزرگ انهمه زیوروم گلستان شده همچو نورانج روم یعنی در همه فو و طایف اهدی نفاق مدن باد کا محقق
 با فقه و صفایا که هر وجه والا اختر مروج دین متین السید تعلیم حاجی علویت سید الکونین عبادت پاک و میان مسهر شیوانی
 طایفه غیر مستند رای شریعت و فو و بخش محفل طریقت میاند ظلمت که هزاران عامی اهل اسلام و از لیلی قیسه الدین
 مشهده قیس سره اهل حضرت از مشهده مقدس است سید صیغ النسب غنی الحسب سبب جانشانی آتش جوهر قطره
 دیار یعنی قتل کردن عباسی سادات کرام بلا وجه بلکه محض ظلم و تعدی تا نزد سیامان لی از زیور دیار برکنده خود را مع
 صاحبزاده یعنی سید لیا الخیر و سید شاه تا همدوستان جنت نشان کشیدند آب سوا اس ملک علی الخصوص خط مشهده که
 حفظه الله عن الشرو الباقوم در هم را نسید گذار و پسند خاطر انجناب قیس سره اعدا و توطن که بیدند و لاعجا داد انجناب فیضله تم

رونی از برای خطه شهر که اصلا سدر الفساده و العیال اند و دانشا انعمه نامیاست تا علم و باقی خود عهدنامه ختم بر او
و اجداد تعمیر از اولاد اجداد آنجا بختی بر سره هستند حتی سجا بنو از فضل عمر خود اولاد تعمیر را تا قیامت قیامت آبی و
قائم و از بجز اولاد اجداد تقصیل این مجال آنکه میر غزنای سبب مقبر و ولایت کرده که سبب طلبه بدین سوسه باد و پس
از مشهور مقدس طوس است که در آن خطه که او اردگرد دیده سید ابوالخیر کجاست علم که از آن خدا توان شناخت مشغول
شدند بعضی نوشته اند که پیشتر از جهاد نمودن میر کبیر در خطه که از سبب و بر جزی روایت کرده اند که بعضی نمودن میر کبیر
قلع را چه چیزی بهر صورت سید ابوالخیر دوستی و بر سر کار و عارف با نند بودند لیکن جمهور اتفاق دارند که پیشتر طلب علم
ایشان در خطه که از سکونت نشان محل اقیانوس و طینت است که محلات مسلمانان بعد از تشریف آوردن جمله کردن
و فتح نمودن قلع را چه چیزی است پیش ازین مسلمانان که شتران زان راه دشوار بود با استقامت چه سید فیان
نجا بود که طلبه علوم از خبر گیری نمایند غرض که پس از حصول علم حکمی یعنی الهی طبیعی ریاضی بطریق سیر در مکان معلوم
بر خاسته مدتی در سر و بختان بسر به باز خطه الوان خود نمودن تا اهل اختیار نموده در همان محله تقیان حلی بود باشن از خدی و در
عیال بنیانها و صاحبان نامان گردید و سلسله نسب آن سید عالی که بر حضرت موسی کاظم علیه السلام میرسد ازین اصناف
بساوات سوسه شاستهها ریافته و سید شاه برورد و دیگر سید ابوالخیر قصه نگارون وطن کردند اولاد ایشان تا حال تقصیر
سکونت دارند که همه بار افضلی از سبب قرب شهر که بنو و حطال اهل این اینجا که ارضی بودند بهر ضرب و پتیا
کردند القصه بعد از مدتی بندگان شاه فرید و بندگان شاه شاهی از فرزندان ابوالخیر موسی عالم و زاهدی عدین قاضی
و عارف بی مثل پیدا شدند حلال الدین که با دوشاه غازی بتقریب سیر و شکار و در خطه که گردیده از سبب تعمیر
و فاضل دوست بودند بندگان شاه فرید که شکر محض گذشتند و چندین مشت از سید ابوالخیر تا شاه فرید که در آن
نوکور ایشان شاه صاحب طاقی شده و از اطوار حمیده نشان خلی مسو و گشته در خواست نمود که فرزندی از فرزندان
بدیده عنایت فرمایند که آدم بکار و بکار دارم شاه صاحب از بهر ای سپه قدر کرده قاضی محمد یعقوب را که یکی از شاکران
رشدید سید بود و با دوشاه و ائمه و شیخ یعقوب که فراغ حاصل کرده بود و از با دوشاه دعوت نموده که بعد از چند
بعد فراغ خواهم رسید و آخر چنان که چون ایشان و با شاه موجب عده رسیدند با دوشاه بهمان عده ایشان را نشانت
قاضی نقصان لشکر طفره یک خود گردانید زان باز بقاضی یعقوب مشهر شد و از حضور با دوشاه و طائف برای
استاد خود یعنی شاه فرید بهت هزار یک زمین خواست نموده حاصل ساخت که اولاد شاه فرید صاحب طاق
الماک شدند و هم محله ساوات قطبیه شرفا کنار گنگ وطن اختیار کردند پس آن دو کور و اثاث بسیار از نسل شاه

فرید بهر سیده و سبب کثرت عیال و اطفال جامی محله لری و با ش قلمت سیمو و بعضی از کنگرگت حاشیه متصل محلات
 سید حسن سید چاندکی فریادها با نسا چاند شهرت دارند و هر اول امیر کبیر بودند خانها بنا نهادند و بر همه تنه سکن
 محله شدند اما فضیلت کسب علوم زفضل آهنی حصه و اولاد امجاد سید ابو الخیر شاه فرید و شاه همی قواد و از بانها
 عالیشان قاضی محمد سمیع اشنه فرید را قاضی یعقوب فیضی خطه که امانه الله عن الله و البلاء از حد و معلی مقرر نمود
 از ان بزحمت مکرور به تصایانه استهار یافته بالاشرفه آن محله هم کثرت صاحبان و فائزده بدیهات منتقل شده
 بسیار فرسخ او ادا که اصول بهمانگی شاه فرید و بندگی شاه متهدی را و نیز سید ابو الخیر اول اندو اهل محله
 خیرت آل پیشو اهل طریقت متفکر اهل شریعت عارف بانده سید بندگی شاه همی برادر خود و بندگی شاه فرید که علی
 اجد و تعمیر اند چنین نقل کرده اند که عارف کامل بود و در اکثر اوقات و جذب محض میگذاشت و مستغرق الحال بود و در صا
 نبایندستان یکگشت و گاه وقت قلند آن که اتباع جناب بودند بر چار پایی انداخته الله ربی گویان جایز سید
 و در کوی بازار میگردانیدند که گاه نهایی اهل حرره را به قلندران حال چاپینی حکیم فرمودی که بغارت بر بند گاه مالک
 و کان که بریزان فرمودی که در کان مر اغارت بر بندگی اختیار فرمودی که غلط است بغارت زفته اهل کان سبب
 خود بر جای نمی روزی کانت که انی وارد محله سراسی خود که اهل و ایل سراجا بود و در کوی اهل خانه آن یگانه روزگار
 پیش آمدند گفتند که بر دروگان شما اعنی بندگی شاه فرید بر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بواسطت قاضی
 ادنی شاکر حضرت خشت بیکه زمین میان و آب کنار گنگت رگند لینه و شما کایت جنب هم لری و بان هم سینه
 اید مالک غیره چه سید غضب است نه فی الفیروز از خانه بدر زفته سچا رپایی سوار شده الله ربی گویان و اند حضور
 گردید و رچند و زید انجا رسیده ملاقی با شاه شده اهلها تنگی اهل خانه خود را تقریر فرمود بادشاه چونکه تهریوست
 سادات و غریب و بود آن یگانه روزگار از فرصت استند و همان ساعت حکم حکم طلسمی متصدیان سرکار شایع انجا
 و فرامین چندین هزار زمین در میان و آب بدین روجه حاصل متعلقان سید درست کرده آوردند بادشاه و سچا رپا
 آنفرزانه وقت گذراند و مرخص فرمودی الواقع حسب ازین نمیشد که این شخص صاحب حال و کشف و کلمات و دل
 عزیز حاصل کلامی تهری بر سر کار نگارند و مترجم آنها داشته باشد و نسبکی سیادت است افضل کلامت همی انسا
 علاوه بر آن که تقدیر لغز و کج بودیدین اسقائل که سید قطب الدین شهنشاهی قس مع و صاخر او بهرستان تشریف فرما
 اینست که از فعلی که در عهد شاه عالم بعد طلعه ارسی در آباد مامور بود و ز مولوی محمد باقر محمد که از برادران تهری بود
 گفتگویی در میان ادیشان گفته که این اولاد سید قطب الدین شهنشاهی قدس سره هم طلعه از مذکورین سخن شنیده از

مجلس خاسته از اندرون کتابی آورده ایشانرا احسانیه گمانید که در این نوشته بود که سید قطب الدین شهیدی از مشرفین
 مع دو پسر و نوه هندوستان گردید و آن کتاب و او نوشته ولایت بود و گفته از ایشان گفت که شما سید سیدتی هستید و نسب
 شما محقق است از آن وقت که خطیم تکویر پیشان بسیار نمودند و قبل ازین اوقات هندوستان افسانیکه در این حکایت در رساله
 بیست و نوزده نقل کرده ام فقط شنیدم که در عهد عباسیان بزرگی شد از خاک شده عیان در اقطاب آنجا بر آورد و در هر چو
 ذوالنون که در صرمد نامور بود چو هر جا کمالات او شهره یافت به جهانی برین از عقیدت نشانت به نظیرش نبود و اندر
 نهرین علم در او ز جهان قطب الدین ایثمی که در حلقه اش یافت جا شد از فیض او مقبل و پارسا شهبی بود ظالم
 از عباسیان به بسا اوقات شهبی سبب خصم جان چو سادات را خون ناحق ریخت و گردوی از آنجا بهر سو گریخت و روان
 قطب بن شد هندوستان چو خیر لوری در مدینه روان به هندوستان بقعه باصفا عیان بود هر جا ز نام کرامت
 چو شنید اصوات آن قطب بن به هوای آفاست شدش دل نشین به شوق که اگر کم طی کرد راه به پل چند تنی آمد در آن
 جا گاه ز لبش نزل غیرت خلد بود به سپندید و آنجا افاست نمود و وفور زنده بود آن قطب با ابو انخیر و سید شمر
 باصفا ابو انخیر ز اهل کرامت گذشت به بتگر آن سید شته اباد گشت و ز اولاد سید شته ناهار به نوزست مگر روان
 را اعتبار ابو انخیر را هم با رض کرد شد اولاد کامل حکم کرد ز پوران ابو انخیر فرود آمد خدا کرد بر او که راست عطا
 بجای که اولاد او شته بیاید مقیمان بدو نام آن ارض از آن بعد طالع چو شد زین بود به تقصیانه گشته محل
 سکون به بفضل خدا و حق رسول و حق علی و آل نبوی که فی الحال قضیانه مشهور است و ز اولاد ابو انخیر
 معمول است و در ایام کبر که خوش عهد بود و دو کس از اولاد او شده بود یکی مانت شهرت ز نام فرید و دیگر شتا
 مهبی که بوده و حیدر کمال فرید و حیدر زمان میانید یکس از صمد پیر بیان بحکالات شته مشه هم به عیان به تلخید
 به تجربه و تقریر آن و دیگر طول آن نیست اذن رقم و گرفته مر خشک بود و ظلم کند کوتهی حکم الحضره کنون است
 بر اصل سحاب نظر از اینجا کنم حال سید بیان و کرامات او را بسازم عیان و دیگر حال قدوة الساکلین
 زیده العارفين پیشواي طرفیت ز نهایی شریعت معدن فیوض زیدانی مخزن علوم ربانی خلاصه فغان مصطفی
 سلاله خاندان آل عبا برگزیده از پد پاک خالص لاد صاحب لاک سمی حبیب با عالمین معین بن متین
 مورد الطاف لم یزلی اعمی سید احمد کاظمی المشهدی الکلوی قدس سره که ز اولاد شاه مهبی و جد امجد حیرت بر پا
 تقصیر اندر بود وضع ناکه بجانب جنوب از شهر کربلا باصفا بیج کرده واقع است تشریف آورده اما لیا انزل اللباس
 اسلام پوشانید ز قبل ازین موضع مذکور از ظلمات کفر و شرک تاریک و مسکن نبود ان بت پرست بود و گذر

مسلمان نهی ممکن بود تفصیل این احوال آنکه چون شیت ایزدی را در سر مقدس آنته که در آنجا بد اسلام
 نماند و خورشید را همان طلوع نماید و زبان بالیان آنجا نام کند میباید که شن دنیا مسنیا اگر دو بجای آن نام تدر و رسول
 جاری شود و بجای دیو پرانی مسجد قائم گردد و بجای صدای ناقوس که از اذان بلند شود و بصدق اذان
 شیا همی اسپانیه فتنه را راه میکند حق سبحانه تعالی چیز را همیا میکند سباب و راضعت پیشوای طریقت سید احمد قد
 سره که صاحب منصب جاگیر بود در چنانکه سبب ذکر یافت بفرغت تمام عبادت رب العباد مشغول سرگرم بودند
 از شهای خوشی که مانند شب قدر توان گفت حضرت محبوب سبحانی قطب بانی حضرت مغوث پاک اعنی عبدالقادر
 جیلانی را بر وی صادق خواب دیدند که محبوب سبحانی از زبان اهام بیان میفرماید که ای سید احمد شمار ولایت وضع
 ناراعنایت شده چنینکه آنحضرت قدس سره از خواب بیدار شدند متعجب کمال مخیر گردیدند که آن موضع مملو از کفر و
 ضلال است و سومی کفر و فحیره نام و نشان مسلمان در آنجا پدید نیست بلکه حکم عقاب دارند در آنجا چگونه خواست
 ولایت ما چگونه خواهد شد آخر کار حیران شده اند و بی صداقه را خواب خیال تصور فرموده بران عقابان فرودند چون
 این لایق سراپا هدایت از او در لوح محفوظ ثبت گردید و بود بمصدق جفا القلم ما هو کان خشک رخ فلک متناوبند
 آنچه شدنی بود و شب بیکر حضرت غوث پاک را از خواب دیدند باین هیئت که حضرت محبوب سبحانی چه راه و کلمات شریف
 و بیست با عالمین شریف آورده از زبان اهام بیان هدایت ترجمان میفرماید که رسول خدا سرور انبیا متعالی و انبیا
 میفرماید که شمارا ولایت وضع ناراعنایت شده و بواسطه شما اهلایان آنجا مشرف باسلام خوانند و ظلمت
 کفر و ضلال خور اسلام متبدل خواهد گردید آنحضرت قدس سره این دید صادق دیده از خواب خوشتر شد و بیدار
 شدند و بدل مبارک اذعان و خبر حمی کردند که این امر سرا فرضین با لجرم شدنی است چیرین لایت سراپا هدایت
 عطیه سول قبول فرموده محبوب سبحانی است یقینا انزاین دید صادق حقه ترتیب خواهند بالراس العین بقلب قبول
 فرموده منتظر و مترقب وقت بمصدق کل امر مهون بوقته شدند و بولوله ذوق و شوق تمام بر او بیاطاعت و عبادت
 رب العبود نشسته آراده سرودی و عنایت لم نیری و سبب سبب لاسباب معانیه باید کرد و مصالح دبار کج کردک عالم
 غور و فکر باید نمود که این مرضی و دشوار که عقل نهر زبان را زار کس بقصد معتقد کند از کار نواز که بیان از نهر رجا
 منحرف چگونه جلوه ظهور میدهد و چه طور سهل آسان بسیار در جلاله و حکم نواز شهر آب آتش کو وی کجا کبری بدگون
 بین فرعون کی موسی علی الهی این قصه و کرامت حضرت زبده العارفين با دیه یقین نمونه سخره نبوی است
 علی صاحبها الصلوٰة و التحیة چگونه نباشد که آنحضرت قدس سره ادا و خاص صاحب لولا ان صاحب کشف و کرامات عالمیه

اندوختی اذا اراد الله شيئا لم يجز ايسابيه سابقا فكم لو انتم تاملون فكم ما لم يفرموا وقد اتاكم اباي وبيدكم غيري صاحب
 ووشه وارا چگوته بنده نظر جلوه ميدهد بکن تفليد ملانکه قد بين کار او اتما چه تن متجو حيران شمع من پنهان
 وکلان چرخيال کاریکه فکرو ذلک اچي حال چه ز نوران عهد زبان و کتابت مني بود و ترا می مالک محرم
 بفرموده وستان حسن اتفاق حکم قضا شير باد شاه و بجا آه انجا بنگلکه وقت بها نگير باد شاه خلف کبر باد شاه باشد
 و ترا می نظر من وستان که ز بنگلين آن باد شاه و بجا بود بنگلکه نزول جلال فرمود که چه ز ترا می مالک محرم بود
 بنده ز مندي بقا مرتب که در بر کيس و فانگوي موضع نارا که چن بگره و قبضه و تعرف او از طرف باد شاه و بجا
 بود و ستا يافته باد شاه و رئيس طليل القدر بود از اجزای حکم قضا شير مست پايه شيه همه تن حيران شد
 اکشت جيت در زبان نبي برون نبي در دن چه کجوف فارسي ميدهد است که دراج فارس کيفت بود با لوجرم و است
 که اين عهد جليل بادشاهی که باعث عزت و همزست است بالکل مرع خواهد شد چنان شد و سفير مقول در شهر
 کرد که بقا صلح کرده و محابته چنان موضع نارا واقع است نزو حکم انجا برای تلاش حکم فارسي دان بر می
 خود که بغير تعيان من غرض بود فرستاد حکم شهر که اسبوجب رخاست رئيس موضع نارا تلاش و تحسیر معلمان
 دان نوده بعد تلاش و تبس کما که می تصور این نگار در نظر او نيامد جناب قدسی ب حضرت سيد محمد تقی سر
 با طلب که ده طایفه عيس نارار و دريان بود در خدمت ملانکه با اگر بيب بنسب با کبر مستغنی محض بود و در و چن
 او گری بود و بفرغت نام بلا مست خلق عبادت رب العالین ندگی عزیز ديسر کند لیکن چکه از مدت در اف نظر
 اثر و بصادقه خود بود و بوجه حکم حضرت محبوب سجائی اطلب غلی از ریح رسیدن خود را در وضع مذکور پنداشته و
 با بجز اثر و بصادقه تنه خود داشته از حکم مذکور فرمود که موضع نارا معلوم است از کفر ضلال با شناع رسیده که
 ابا ایان انجا مسلمانان اذیت ميدهند و بشرطی این امر را قبول ميکنم که از صوم و صلوة و اذان و ديگر عبادات کن
 متروک فرماهم بيس ابا ایان انجا نشوند و از ديگر امور جزیه عبادت سرکار نماند که بجهت تفرير حضرت قدس
 سرور از قلم مذکورده خطی بنويسم و بکس نارانو شته حاله سفر کرده روانه ساخت و از سفر گفته داد که از جواب
 بد اطلب ساز و سفير فضا حکم را بر رئيس نارار رسانیده بکس که از راضی من خطا حکم گاه نشه و جوالش حکم مذکور
 مضمون نوشت که من ابا ایان انجا هرگز از صوم و صلوة و ديگر عبادت حضرت صاحب خوق تمام نخواهم شد بلکه در
 حدنگار مني با بعد از حضور ایشان تيقه فرودگذاشت نخواهم کرد بلکه طلب مقصود که تعاليف است بغير ما را
 از تعريض صوم و صلوة و ديگر عبادت حضرت صاحب کمال اهل قرار ميدهند و شوق مضبوط نوده و حکم مذکور

برست سفیر و ان ساخت حاکم مکتوب قیس موضع نارامعانه جناب قیس علی بن ابی طالب حضرت قدس ه حال
 دیده مترشدان اثر رویه صادقه ملاطفت فرموده بموجب حکم قضایم حضرت مجتوب سبحانی بعد از مدتی شوق مضبوط
 نار از نزول جلال فرموده زود آن سرزمین از فرود زمین غم خود پیش گنگستان هم ساختند و طاعت انجام ابراهیم عبادت
 فرمودند اما اصل مجرور و نزول نقد و السالکین بنیس که طالب حضرت قدس ه بود بکمال تعظیم و تکریم چنانکه یاد پیش آمد
 پس از از راه میر بکت یر پامی ملائکایا نذات جناب قیس آید تنه از از ابر داشته بسینه پرسکنه چنانکه
 زبان الهام بیان فرموده که اینها مثل فرزدان اند و مثل فرزدان تعلیم کرده خواهند الحقی که شف کر اما آن حضرت
 قدس ه عیان شد که موجب موده جناب سفیدان زند مجازی آن حضرت شدند چنانکه در مورد علی مخصوص که
 بزرگست مرشد ایمان رود مثل فرزند میشد و از الام موجب ارشاد و تشریف لاکتم عدم مجله طوطی آمد رئیس کور هم بابی
 و شفقت جناب قیس آید بر حق پس آن معاینه کرده از حد سه و گریه و اید الام آن حضرت به تعلیم سفیدان از ندرال
 شدند و خود بدولت مدام بروقت محمود به ماز و وظیفه و تسبیح و تحلیل و خواندن قرآن مجید لیل و نهار چنانکه طایفه
 ارباب بطریق است مصروف شدند چند یکی این الگشتت حالیا تاثیر صحبت با بکت جناب لایمان هم اثر بود
 صادق و تصرف بقلب القلوب بدنی و معاینه کردنی است که اثر اینها کجا رسید یا تحقیق صحبت را اثری است عیان
 که انظر من الشمس و این من الا س است خصوصاً صحبت کامل و نیک شکر صحبت صالح تر اصل کند صحبت طایفه
 طایفه که بشهر کمال منمشین من اثر کرده و اگر من همان حاکم که در ستم بعد در ایام و تاثیر صحبت آن یگان
 طایفه این اسلام در نظر چهار کسان از اطفال متعلمین که بعد از پوشیدن لباس اسلام می گردیدند بسیار خجسته
 و هایت الله از قوم کاتبه نیک بر من که نامش معلوم شده و حق سبحانه نام و قلوب ایشان ززل مانه هایت و فصاحت
 سعادت نماند بود و از حدین ایشان نوار اسلام تابان لمعان جان خشتان که است کفر و فسلان ماده اینها
 جلی بود خلی مستحسن پسند افتاد و طریقه برستی که شنبوه اجد دشان بود نهایت که بر طبع در نظر آمدن بر ارجان دل
 بسوی اسلام راغب شده از جناب قیس اب همه با عرض کردند که ما یان ا طریقه اسلام تعلیم فرمایید و درین باب طر
 و الحاح از حد کرد حضرت مگواتی صفات بلحاظ صله فارو بدنامی کردند رسا و میسان انجام ازین امر با فرموده ارشاد
 فرمودند که شما یان بر پی قنل استیذینید که جمیع الایان این یک لغا و بت برست اند اگر این فرضیه اشکارا گزودت عام
 ایشان س قصد قتل خواهند کرد و هر چه استغیرین مقتضای است این نوعی و غرض ایشان چونکه عقاب القلوب نهار لطرف مالم
 بود و سعادت از پی ایشان انزال امر لوح محفوظ است گردیده که با الحاح و زاری تمام و بخاوش است و تصدیق و اثن در باب

اسلام من کرده مقتدی تا بان هرگز کسی سلام خود را بر او نخواستند و با خوارگانه کلمه ای در حق او نگویند
 جناب صفی غنی ایشان که مخالفه علیه از عدول بود و بی صداقه خود دریم کرد و حبه سینه ایشان را مسل کرده
 از طاعت کفر بر او با نوار اسلام خود کرد و از دار البوار بر اسلام ساینده هر چه متعلق است بابت توقیف از این عقاب
 در پیش برکت همه بندگان است که آن گنایه روزگار صاحب کشف و کرامات بعد و صفای خلوص عقاید خود و مخالفه بلا اجبار
 اگر چه طبع دیکر بقای اسلام رقبه خود انداخته داخل مره مومنان مسلمان شدند و از ظلمت کفر ضلال دور افتادند حضرت
 ملاکات با ایشان از طریق موم و صلوة و قرأت قرآن مجید فرمودند و اسما کفر ایشان را با اسما اسلام سی گردانیدند
 عجزی و فتح محمد و ولایت تدرین هر سه که از قوم کاتبه بودند و پارمی که از قوم برین بودند مش معلوم نشده چنانکه بالا
 گذشته اینها با خاتام نام روز و راه او میگویند و قرآن مجید بخوانند و اکثر اوقات مقام عبادت ایشان ملاحظه کن
 که جانبش مال موضع مذکور واقع است بود و ماوران و دیگر جوران ایشان کن بر می پشمن تبان که طریقه کفر خود است
 اینها را میگفتند و از سر میگردانیدند ایشان بهانه تعالی کرده خود با از بت پرستی باز میباشند و روزی هم با خاتمید
 و او را نشان که بخوردن طعام بهار از سر میگردانیدند و شکم و غیره که در با بین با از خود دفع مینمودند الغرض عبادت بیلین بهار
 با خاتم میگردد این بدعتی برین نمیگشت و حضرت قدوسی صفات با هر عرض میسرا تا که در آید و رفت شهر کراچ تعلیم
 اطفال ایشان عیان خود از وطن با طرف طلب کرد و بود بفرغت تمام تعلیم ستغیان عباد را بعد از مشغول بودند
 از آنجا که دست زمانه است که یک پنج نماد و هر روز شعبه تازه میکند و صفت کل بود هفتی شان هر روز با حکام جدا
 اند اتقان کلمه مانی ایشان را دید که نام از این حال معاینه کرده خبر ترقی پارت و ارتان ایشان ساینده فغان یعنی
 حضرت صاحب طغیان با ترک یعنی مسلمان کردند برین سخن این خرد طریقت گل بیان شنیده حیران پریشان شده و ناره غیظ و غضب
 و بدین اشتعل شد و در آن فرط غضب آن قرار عهد و پیمان خود را فراموش کرده و بی ادبیت جناب ملاکات سینه زانو کرد
 خود تکرار داد که آنحضرت راسع اهل و عیال را کعبی بپوشید که مثل قلمه بود و قی کند ملازمان حکم چنین کردند و اراده رئیس
 بسبب عبط و غیظ نباشد که جناب کسی راسع اهل و عیال را ساند که هر چه که حق سجاد است کا حافظ حقیقه آنحضرت قدس بود
 و جناب ملاکات سلسله کلمات بودند غیظ و غضب بدید بر سرش رفت و آنحضرت صحیح و سالم مع عیال باطن لوت آن
 شهر که از شرفیاشند بر رئیس و عیال مخالفه سار مانند چنانکه عقرب بودید از و اخی هر کسی که حافظ حقیقی حقا
 آنکه تمام عالم در اذیت گردن میبندد آنحضرت قدس در آن حدیث کلان خدا کردند و روی صداقه و قول حضرت محبوب
 سجاد را پیش نظر خود میباشند و با لایحه میباشند که این حکم عظیمه با لایحه خیر نجات و خلاص خواهد شد از خلا آن را پیشوا

طریق صحیح است بقدری که در آن طلب نموده حادثه با آنکه فعل فرمود ایشان و فرمودند که از شما این چه گفته بودم بخاکم بنام رسول خدا
و شما ای قیامت بپای خود که اسلام خود را بکار کردید هرگز نبود و موافقین بیاد شما آمد مستفیدان از الهی اسلام از کار شخص
سوء خورد و کرد که از میان آن که هرگز خلاف صحت حق نیامد و قصه مایان نیست که مانی این امر را از ایشان گفت از گفته او
این قصه و نسا و بنامشان عهد و قائم و بتفخیرم حضرت قده الساکرین و دند خیره امضا گذشت آنچه گفت آخرت بود
وضع حادثه با آنکه باید که در متعلق است بدست حضرت قدس عرض کند که لیان غلاما جناب استیم و هر چه ما سلیکم کفصله
انجالب این وجهه با آنکه عجبی با عجزی از نیت تمام نظر است فصل استیصال علی بن مهزیار سسی بنیغ نموده که با او بود در آن
همی کرده بنام شب حضرت زینب العاصیه با صحیح او همان روح با او حضرت قدس صحیح سالم رسانیدند و هر چه استغفیرا
همه را که آن حضرت فتنه جان از آنجا آورده بکافرت بافتند نامعلوم نشود که کسی از آنکه ندانید یعنی بنی و احوالی چون که جا
ند و کار بود عینا طلبک تا بخیریت تمام است او همان مکان در رسید سجده شکر در نگاه از دست بجا آوردند و از حادثه با آنکه
یافته فارغ نشدند از حاصل چون صبح بود که رسیدند پس گه نشانی آن حضرت قدس بیان ازین مرتبه است که حارسان نگاه بپای
تبدیل چشم نمایی زنده بود ایشان که ازین طبع عجلیه با شخص بودند و کار کرد و در قسم خوردند که هرگز باز معلوم نیست رئیس
از طفلان بیان حال شد ایشان هم اعلی خود ظاهر کردند آخر کار رئیس وضع لاچار شده خطی حادی گشت تمهید حاکم کرد
که جناب قیاسی با عیاضه و در موضع ناز از تعریف آورده بود و بدینسانکه سابق تفصیل نکند نشسته نوشته بدست غیر مستند حضرت
حضرت صاحب طفلان را بی برین می مسلم کرده برقی قلم آمده بود و بدین بری بی برین کردن با قدر و روش از دنیا غیر مستند حضرت
انتقام هر چه بود رسیده خوار نمیکند که در بنام قیاسی با طلب که در فقر خط بیان نمود و خود هم شکایت کرد از حضرت قدس که
ایشان و فرمودند که خطا نیست و دلیل برین این است که رئیس طفلان پرسید که ایشان اظهار کنند که مایان حضرت
صاحب سالن خود اندالبت با بجزم خطا برین جانده میگردد و اگر آنها انکار کنند که مایان هرگز مسلم نشد و ایوست که کسی
باز اسلام کرده است مایان برین این خود هم بجزم خطا برین جانده میگردد و ایوست که مایان اظهار کرده است
درین مجلس شهادت که مانی حقیقت قابل اعتماد نیست از او کردن قول یک شخص حقیقت استند او را عقل است چونکه سخن
آنحضرت قدس صلی علیهم و آله و سلم بود حاکم این چندین بار که در بعضی با تجار حرف بر سر موضع نوشتند و حسب هر حال که
اطفال را طلبیدند به هدیه پرستان که ایات مایان همانند آید از حضرت صاحب سالن اسلام کرده اند با طفلان با خود تمهید چشم نهادند
صالحان نمودند و هم خود ندانند که مایان نشدند و هم کسی اسلام کرده است مایان برین این خود مستقیم نشدند مقدم هر گاه مایان
انقرض کرده است در دست حاصل عطا جناب سر را با طفلان بری پاک نام کردند از نیت با طفلان حکم رسیده در روزه

جناب کاکای طلبگی ازین بر اطلاع ساخته گفتند که خطا شمانست و تخیالی شمار بری پاکدامن گردید از روز نخست سید
 ازین و فقه فایده بطاعت الهی و مشغول شدن در مسکورا و جوهری شدن آن حضرت قدس که گیدر دل او از طرف ایشان
 قدس ماند قصد کرده که لشکرا رسته بشه کز آن است و در آنجا بقیه سر راه در اینجا باره و تمام گردانانجا که حق سبحانیه و معانی
 حضرت بود این حال حال کاکای که رسیدند پس از حج کتبی همانعت تمام نوشت و گفته فرستاد که ازین حرکت بی جا نبردست و
 خون نیزی چیزی گیر حاصل نیست پس نوشته و گفته عالم از حرکت ناشسته خود باز ماند لیکن جعفره که در آن حضرت قدس
 همیشه است بشینا نیزی همین کتبی برای جنم گردید و بجایش تفریح تمام کرده فاقه گوئی ماسور شدند و آنحضرت قدس
 تا بعضی ناراضه بودیم و کاکای تمام طلب و چه چنانکه تفصیلش در عقب بیاید و روایت میگردید آنست که منبیکه حکم تمام برای
 اجراء دفتر فارسی تمام قلمروست و ستان دل احوال فرمود در رئیس موضع ناراضه بر برای تلاش معلوم فارسی خوان بشهر کرد
 فرستاد و اتفاق انشخص سل از جناب کاکای طایفی شده مانی الضیر در میان آورد آنحضرت قدس بعد محمود موافق رضایت
 به وضع مذکور تشریف آوردند ازین حالات که تفصیلش گذشت در پیش از مداین وایت معتبره بدایت قریب نیست روایت
 معتبره آنست که تفصیل نوشته شد و الله اعلم و علامه تم الفقه بعد اطعام نامه و گفته و فساد کس که استعمال فرمود
 و هدایت الله و بر همین نجوفاط اسلام از موضع مذکور رجعت کرده بخدمت عالی جناب کاکای بنشیند که اصنام الله عن الشر
 و البلا برای کسب امور دینی ظاهره باطنیه شایسته و برین بعد چندی آنحضرت قدس صفتان اجازت سیر ظالم گرفته سیاحتی
 اختیار کرده خود را بخرگردید و هدایت الله بخدمت جناب حضرت صاحبانده ایل و منها از خود را بکسب بین مین سیر
 کوه و عبداللینی سبب سفر سنجانه خود بود علی الدوام غمخیزه ادای عوم و صلوة و غیره نمودند بعد بر ایام رئیس خانوگلو
 سخن ناز در برهون جعفره و کینه و اصل جنم گردید فتح محمد بر عمده فاقه گوئی که موردی ایشان بود و بجایش مقرر شدند
 و بر کله بر کینه قانع متصرف گردید بعد تصرف اطمینان حضرت فخره الساکین هم و مرشد خود را به تعظیم و تکریم ظلم شهر کرد
 طلبند و آنحضرت قدس با عازر و وفادار و موضع مذکور تشریف از زنی فرموده و آنسر زمین از جلال کمال خود معجز گردانید
 از آن زمین اسلام در اینجا لشکرا گردید و در وقت انجناب طمانم و موضع مذکور شروع شد هدایت الله نیز بقریب
 تا نهالی در موضع مذکور آمده بخوبی اسلام ظاهر گردید و دست تقدس ظلم آنها را وجود قصد پذیرسانی به داد و از روی
 کوتاه بود بعد چندی بتقریبی و در محمود پور شدند که گنگا پار واقع است بعد از آن اولاد ایشان سبب است تا نهالی
 در موضع تا اطرح اقامت نداشتند و اعمال می تمام اندر عبداللینی بعد چندی در هر گت بود که نهالی ایشان
 رخصت و آنهم مجید و حاشیه عربی جانیه نمودند میان آنکه عمل اینجا که از قوم غلب و وفادار بود دیگر اقبالی ایشان اعلت

باقی کار تقیه ساخته با لواع خلاب خند ساخته با سلطان م کفنه هر که زین با مسلم از شیخ او را زین بر سر بره را که هم خجسته
که از سابق تعلیم حضرت صاحب سلمان شده بودند اسلام اخذ و شکر این عمل نکو را بنده وقت بر اعین و شکر بر ما
سکاف و خند عرافان داد و نماز گذارند و اظهار اسلام بنام و خیره هم در حکم زکریا جان و ازین فرقه تطهر و طهارت و از
ایشان نوده از قید را که در وقت غیب مبعوث علی بن ابی طالب ایشان بیزگار آمد اسلام با هم ابوطالب و سرزمین ازین
چنانچه اولاد ابوطالب بعضی در بلد و کالپی بعضی در موضع ماری استند سعاد قضا و قدر را غور و قائل یکدیگر که بعضی
و غائب جلوه ظهور میداد بعد القضا می چندین فتح محمدی موت سبک شد در بیعت عمده نازنگونی بعد از
که برادر عزا و دور اسلام تعلیم حضرت قدس شریک بهم بود و بنده خود که در نیا وجود آنکه سپری بود و کافر شکم کافر و از
مگر حکم کرد و بندار بودند عهد مذکور باوندند برادر عزا و خود سپردند عبدالمطلبی ساقی تو برکت اسلام وین قدم حضرت خدا
قدسی غایت بر لب علیار ساینه از نعمت استطاعت دنیا تمتع گردانید و بر همه بسیار پرگنه غالب مدند و تاقی مالمان
پرگنه مطیع و فرمان برداران ایشان شدند ایشان طالع الدوام در زمان بروز آرزو تا طاعت جنتی مای با ضعیف و ناله با لحن
که این نعمت نین دنیا از برکات نفوس حضرت صاحب است حاصل ایشان بعد تسلط عام و وجه خود را که یکم کفر چه کند
نام بود بعد اسلام چند مدت نام شد بهر ارجلیه تدبیر تفصیل طولی دارد از موضع سید و نیا در موضع مارا طلب کردند
زوجه طوبی که نازل آید ایمان رسد و بنامه بودند بعد چند می و صحبت عبدالمطلبی شوم بود و بیعت ان ملاکراه و اجبار سلمان
گردیدند زوجه مذکور هیکل سپهری عبدالرزاق و هفت ختر بیست نده و وفات زوجه مذکور عبدالمطلبی تفریح دیگر کرد تا زوجه
ثانیه هم اتفاق یک سپهری محمد عبید هفت و ختر بیست نه چنانچه اولاد هم در زوجه کمالی حتی قائم زوجه هم بجای است
اسلام برکت حضرت ملاک کاتب را و عبدالمطلبی برکت بسیار شد که هر ان اولاد سپهری و ختری زوجه و انات و خنجر
و کینه اند و هر ان کورنات و صنیه کثیر بر زمین فون اند القصبه به با لیمان نفع مارا از سلمان ان لا و عبدالمطلبی
انگولیا که ایشان در زمانی این آینه و بعد طلوع نیز اسلام وضع مارا به موضع احمد آباد بنام نام حضرت زینب الکلین هم
گورید ریاض بعضی با لیمان مارا دیده شده که وفات عبدالمطلبی باز هم حضرت که کینه مارا و یک سنه هشت خجسته
فرغم ز اولاد شش هجده شاهی فرید شده سید احمد بحال پدید و اولاد امجاد او و شش هجده هفت جهانی تجلی نیز شکی است
نویس رخ بدر شمر نه شده ز نامش مگر نام مین نه شده بهر جهات که هر بحال باشد شاع او را بحال کمال
چنان از دوش و او علم و عمل که هر گز بحال نبودن بدل ششی می محبوب حق از محبوب انچه بود کامی شمع بر شتاب
بدنار استوار حکم رب و درود که شاه ولایت ترا او نمود و چه میدار شد سید بحال و بنده است از خجسته انجیل

که بدنام اخذ مسکن بل تا به بحر کافر آنجا می یافت باره و در شب بدیدن شه آفتاب جمال شهرت لو لاک را
 در جمال آن به ویران سوا نمودار شد غوث پاک خدا بسید نظر کرد و غوث گفت که این وقت آمد بدست هفت
 تا نامه در این شهر نام و بنابر در روز سار آنجا قیام بدستت مسلمان شوند اهل ناز به هفت توف مکن زمینهار
 در وقت سلطان به با یکدیگر به بندگی بان جمله تحریر بود و روان گشت امر خداوند متعال شود دفتر فارسی را روان
 رئیس در ناز بود و قرائت بقا نوگونی همه او داشت کار چو فرمان سلطان بدین سید سیه سیه گشت و جوشش چو
 این فکر فکرتا در بر ملا که این خدمت از وی نگردد جدا بدال از نو کرد آن ستمند که پوران او فارسی خوان شوند
 فاضل علمه شش طایفه و ولی بنی مداین آرزو پس آنکه بناظم که بدو کراره در انجام این امر کرد و التجا
 در این و ناصر همکجا باش که با چنین شخص ذری علم کاش و گفت از ملاش از ملا علی به باز سید احمد بنا شده کسی
 و این بناظم این مدعا روان گشت در خدمت پارسا بسید چنین گفت بعد از تمام کسی صدر ارامی عالی مقام
 سوق از آن رنجانی کنونی به تعلیم اطفال قانون گو ایا کرد از آن سیدی و قاری که در آنرا کسی نیست جز اهل ناز
 مرا که بنی با نیست که مبادا شود غلامی سنگه و نمودار چه ظاهر از قیوتان و لیکن گذشت این بنی با خیر
 که نام به من باشد انجام کار پس آنکه گفتش چنین جواب که مارا بود تا با عالم حیات نباشد بجز کار خودم جمله
 نخواهم که عمر خیزم مدام شود و صرف جز که رب نام کسی نباشد تعریف من گذر سازم اینیلو در شهر
 از شرطن این چیز اشود بجای آورم هر چه ایما شود بدو کیلین همه عهد و پیمان که بود بناظم میان دست بسته نمود
 بعد از که در جوانان قبول روان گشت سید حکم رسول چو در ناز آن مرد کامل سید به سیرم المانش به سو زید
 رئیس او را طلب کرد و بغیر نشاند و مدار نمود پس آن طلب کرد اطفال را به بندت برپای آن تقدار
 بعد عاجزی گفتن نوشتند که اینها علما این گنند چو سید یقین دیدارند از پیش به حله پروا داشت از چو نیست
 بگفت از عقابت که این جمله را چو اشفاق خود بشهره و کله پس آن در فکر طلبه نماند و پروا شد بر سپهر بیانات
 پس در در تعلیم بالصفات به جوشن بجز کار صوم حمله شد از پیش تعالی این مردکا و دایمان به شتابانید
 گرفتار علم ظلم هر سبق و او نشان ولی گشت مال بخی و نجوای الله میدی مام نگردد خیز از این کلام
 چو طور عبادت گردید نشان از اسلام آمد سخن در میان که مخالف این نیست راه و آنچه هم خبرین حق را که
 شنید این سخن او شد متین مدبر و مویکین نیست راه گزین کسی نیست در ناز از اهل ناز شود اگر نشان بن نیکار
 شوند آن همه در پی قتل من درین بحث و گینا یسخن به نیکای پر قرضه که گین و نخواهم با عرض اسلام در پیش

چهارم با خنیه باقی نیاز و چه حاجت که ظاهر همیشه نماز به مسلمان مران جمله بودند چاره پسندند از اول هر چهار یک
یک علم گشت عبد العلی به دووم بود فتح محمد زکی + سوم راهایت علم بود و بس در کانیتم بود و دو قوم این هر کس
چهارم که گویند برین را بود در اول خویش برین حق داده بود در او سومی صحرا شدند می همه هم بر ضد سری بدندی تپه
سجدها لقب اشقی انقدر بدیسی خوش سواد و سبکی پذیرد بگردندی آن جمله آنجا نماز و فتنه بر کسی فلش ز نماز را
تضار و در آن شسته شد یک زبان یکی گلک بان گذر ناگهان + بدید آنچه کردندان هر چهار دو دید و با عیان شود که
سپس این به حال چون گوش کرد همه مرد و پیمان فراموش کرد و بخشتم آمد و گویم از جابجست بیخی نقل سید که خست
شیا نگاه و قطعه مجوس کرد و سخن آنکه کار آن نیک مرد + چو دید این ستم سید نیک امی با طفل گفت جن گزید و
من اول تکرار کردم خبر که انجام اینکار باشد تبر + نکند دیدان ز ما ز اعمال + کسوف نیست در کنار ما تفرعل
بگفتند طفلان بعد التاج که این از زمانه بر ملا پس آنکه رسامند استاد را + شیا شب ز قلمه شبه کویا
تخریح چو از یاد رشب گشتا + درین حفا پیشینه بد نهاد + کسان از فرستاد سونی حصار + یاد زان سید ناما
ز سید کس آنجا نشانی ندید + بگفتند از آنجا کسان نامید + بر آشفقت دانند مگر زین + و با بناظم خیمه و او ازین ماجرا
که سید نه این کار آسان بود و روانه کنی درش سوی بنده و در که آسازم ازین سرش را جدا نمود + آنچه با من جایز
چون بن نامم + دست ناظم فرما و بخواند و سبکی او حیرت بدو + پس نگه طلب کرد استاد را + پس سید این حال حسرت فر
بفرمود استاد شیرین کلاه + سند خوش نباشد بقول عوام + ز پوران خود گویم سوال + مکتباید بر پرده از روی ح
چون حجت آمد بناظم پسند + پیاخ نوشت این که می شنید ز پوران خود پرسین ماجرا + با ستاد الزام با نته خطا
چو قانگو خواند این نام را + پس سید ز اطفال این ماجرا + بگفتند طفلان که زبان که بر عکس گفته است آن گله بان
نه ما را - مسلمان نموده است کس نه خاطر به اسلام بوده + پیشین پدر گریه خاموش شدند طهار + باطن لی این سخن کرد جا
ازین رخ و اندوه آخبر مرد + بخود راغ اسلام طفل برد + خلائی ز کفر و ضلالت برست + که فخر محمد بجانش نشست
نهان کفر و اسلام شد آشکارا شده + ارض را همه لاله زار به طلب کرد طمینه استاد را + دو گریه و زاری آمد صفا +
ز کافرستان دار اسلام شد + ز فیضان سید و را نام شد + ز تسلیم اسلام و دین خدا + ز تانید و تعلیم آن پیشوا +
چنان کثرت آل او داشت + که نار از اسلام آباد شد + هزاران هفتند زیر زمین + هزاران کفوند مردان دین +
چه طفل و چه شیخ چه پیر و چه پسران + چه نوزاد هزاران + که گشتند و مستند این مان + چه باورنداری بکن امتحان +
بجمله این مختصر تمام + سخن محمد علیه السلام + قائم + باید است که از اهل نعمتهای ختم حقیقی است + چه طمینه

است که پیش از آنکه فایده که در آن است از جهت الناس تا مردم را بعرف تهنون عن المنکر تو ممنون باشد هر فلز فرموده
 علی الله و علی من است جماعت ازین جلیل القدر ممتاز فرموده که دیگر نهاد و سه ملت از ان خطی نماید که سلسله ای از ایشان
 تا زمانه است تا سلسله خاندان نبی بوسیله امیریه بی علم صلوة و الفنا صحیح ثابت است افضل از منان تا قیام
 روز جزا باقی و تحقق نماید باین طریق عظیمه جلیل دست سنت حسیب با العالمین یعنی از حدیث محمد اسد که تا تحریر رساله
 در خاندان فقیر سر بر سر تفسیر جلی است و انشا الله تعالی از فضل حق جل و علا تا قیام و وجه جاری خواهد بود از اولاد و محارفات
 تسلط امیرین شهادی در سر و اولاد و محارفات شاهی شاه فرید قدس سره و زندگی شاه اسمعیل قدس سره که از اولاد ان عیالی خاندان
 باطن نیست تا بود که از برای ان باقی نماید که افضل است بوی تیه انبیاء و همدرد افضل انظلم برین بگی عطیعتی تم است عطا
 میکان بر که از غولها و حق سبحانه و تعالی است بگی عطیعتی تم است عطا میکان بر که از غولها و حق سبحانه و تعالی است بگی
 الله تعالی از فضل غیر خود جاری خواهد داشت سلسله عالیه در دست از فضل خدا و غنا و مبر پرستی و دیگر امور ممنوعه که با فعل
 است و تمامی خاندان جلیل القدر هندوستان را از اولاد امیرین خاندان امیرین بلار با استیلا انداختی از به که در راه است
 طریقی است از جهت است بر اولاد و خاندان فقیر فقط بیعت توبه در سلسله نیک بوسیله امیریه بی علم صلوة و الفنا است
 است به آنحضرت و طریق اسلام است جاری از به و در بهیبه خلاف شرح صاف که کسی اجمل نگفت نهادن نیست و از جانب
 قدرت الهی کشف و کرامات بزرگان طریقت و خاصه بر خاندان عظیم است تا اولاد امیرین است که از اولاد و عیالی مذکور باید که از اولاد
 اینهمان که از اولاد طلوع خیر اسلام باین خاندان عالی بنیان تعلق سید زین العابدین مرید میشود که کسی شخص اگر در کسی خاندان
 دیگر مرید میشود یکی از سید علا حق حال ان بنامی میشود و اولاد می رود و یا جوان ازین عالم استقال میکند یا در صراط خیر
 و غیره نمود با نیت مبتلا میگردد و این خاندان را اکثر از ثقات و سنی بالیان نار او ستوار و والد ماجد قدس سره خود بنویسند
 و او شان از اولاد بزرگوار خود و بکنده یعنی بر طبع رشیده از زیار با در تخریر فقیر تمام آمده که هر که از امیرین خاندان جلیل انسان
 در خاندان کمترین در یکی از این سه جد استیلا کردی اللهم و لا تنقصنا من اربابنا زیاد کن بیشترین جوار که کم کردن حق
 سبحانه تعالی بر عباد بزرگان این طریقت که سبب کلامی جازت دل کرده اند تا قیام قیامت جاری رود و ترقی دهد
 تا ضلک از ان بنامی آل الامجاد امین رب العالمین میاید این خاصه جمله اکثره تقصص صحیحی که از اولاد امیرین ثقات اولی الامر
 علی آقا و در آن تقصص و تفسیر مذکور و انات و صبر و کبریا شایع و در آن اند که ذکر با کمال آنرا در قری با بدین ساله شریفه تحمل
 نیست مگر در یک قصه صحیح صلوة و بطور نمونه ماکه با و گار درین و انرا با ماند نوشته خواهد شد و از به طلوع خیر اسلام و صلوة

بر بیان با ایلیان نجیبانی و اولاد عبدالمطلبی مذکور و دیگر بزرگان ایشان که با آنها لا حق شده اند بخاندان عقیلین فقیرت و حقیرت
 میکنند و حق بجانب از فضل محمد و اولاد پسر حقیر را قیامت و جزا بر سطح ارض با عزت و اقبال و عظمی حاصل تمام و از این سلسله عظیم
 بواسطه اولاد حقیر تا قیامت جاری اند یعنی با اعیان و دلیل بر هیچ نسبتی جدا نشده که مساوات و صحیح الجانبند و کسی را مجال نکند
 آنست که حضرت عیسا علیه السلام شرف قدس و دو کتوبات خود که نسبت او است و در میان آن تحقیق و تحقیق کرده و نوشته اند که مساوات را در
 حسنی و در طهارت نسبت به شیخ نبی نیست همچنین در اطراف شرفی وجود است هر که تحقیق نمونی غلط و باطن هر دو کتابت عیسا
 نماید بر هیچ نسبتی جدا و غیر او عیان نماید قصه عیسی علیه السلام در اینجا نیز بدان منبع ایشان حقیر اگر بر بیان آن که در آنجا
 اند که بر او از پیشانی سانی عجز کرده اند و اولاد عیاری نیست آنچه که کتب و نوشته اند لا با و ثابت و صحیح بیان از این قبیل است که در
 که بطور انوار و قبول ششم و ششمی فوت از خواری یک قصه انکا شده و قصه عبد الرحیم و عبد المطلب که تا وقت ظهور عیسی علیه السلام
 روزی ششاد حضرت عیسی علیه السلام که از اجداد و تفریقند و در کلمات معانی سخن در میان آمده که کتب شده بی ادبانه و غیرت
 قدس که عرض کرده که از جانب بیت محمد که در کلام شاه شرف خود که در سلون بنامند و در این مقام حضرت در جواب این سخن و در کلام
 که امی عرض میفرماید شما میبینید که چگونه عیسی علیه السلام را در سلون فتنه جیت از شاه شرف خود ما عیسی علیه السلام
 انشا که همان شب و عیسا و فرشته و خواب چندی مر جا بیکه ندانم یعنی عبد الرحیم بار و وارثی و این غیره و چون که در این عیال
 روانه سلون بار و در بیت زنا شرف خود شدیم بلکه کشتی ابری عیسی علیه السلام سوار شدیم کشتی در گرداب و در قیامت رسیده
 با جرم خود گردیدیم و در عیسی علیه السلام خوابند و روشن عملی عیال ملک خواهند کرد و در طریقه اصطلاحات شرف خود را با زبان
 کردند که حضرت خبر ما بر زبان نهم که عظیم نجات و رسیدیم که بجز او و از شاه شرف خود و بر آمده گفتند که شمار از ما که
 از پیش خود که نهایت نیست اند از ما که عیسی علیه السلام را در سلون فتنه جیت از شاه شرف خود ما عیسی علیه السلام
 و از زبان ابهام بیان فرمودند که خبر از اضطراب کلمه در کلمات عیال شهادت ما در جای تشویش نسبت جنلیه خان که آن حضرتند
 دیدم قدری اضطراب فرمودند که ناگاه حضرت قدس و دست مبارک از کرد کشتی را به این عیال باز و در بار آورده و بکنار
 رسانیدند و او را این عیال و دیگر با ایلیان کشتی از آن ملک عظیم شد و در در معانی حضرت صاحب قدس و بخت یا نعمت عبد الرحیم که او را این باب
 عجیب و غریب نبوده که در وقتیکه میفرماید عیسی علیه السلام خود طاری شد علی الصبح خود و مع این عیال بخدمت حضرت قدس و
 قدم مبارک نهادند و حضرت بسم فرمود و از شاه فرمودند که ای عبد الرحیم چه حال است عرض کردند که تعجبم علامت قدم حان شود که از
 اراده خویش نشنایم که در خدمت قدس میسر رسیدند که عاونه با مله حاضر حال شد که چنان غمناک شدیم که بر این با مع عیال فرمود
 عبد الرحیم مذکور دست بپوشیدند یعنی عرض کردند که جناب قیاسی سالی از زبان ابهام بیان فرمودند که بزرگان سلسله از میدان خود

غافل فی مانند عبد الرحیم تقییه و در آن حضرت قدس روح عافی گردند و از عده و بطنه و بقیدت تمام جز آنکه در تمام عمر در
 تابعه بی آن قدری با چانه مانده و تقصیر که طغی علی که از اولاد عبد العزیز بودند بری کاری با طاعات او و در شهر کلبی عزیزان
 قریبان و شایان آنجا ماندند و رفتند بودند و خود استند که در تقصیر چون آنکه قریب کلبی است و خاندان سید محمد کلبی از خاندان
 فی بیست هجرت خاندان شاه محمد اهل کلبه ابادی آن خاندان از سلف تا خلف بیعتت بهمانند رسیدند و انوقت عهد جناب ملک
 مآب حضرت شاه قیام الدین قسری که از بروج حقیق اندو و الحی طغر علی مذکور پیش آمد که می از صاحبزادگان آن خاندان گفته
 انهارا که مذکور من از شما بیعت خواهم کرد او نشان هم قبول کردند آنشب انصاحب در خواب دید که شخصی شب که بر بیست
 کوفه بنشینم و غضب بنظر این خواجه با بار می بیند و میگوید که شمارید خاندان را میگوید ای پسران بزرگان کمال غضب
 اند انصا خواجه و کمال حریت استعجاب این خواب را رفته طغر علی مذکور را طلب کرد و جواب داد که ما را طاعت نیست که
 شما را کنیم این طریقی که انکالیست برست از ایشان گفته شب بیان کردند ان شخص شب که در خواب شب دید و در وقت قدس
 اساس شاه قیام الدین قدس بود که طغر علی از اراده خود پشیمان شده بر وضع نار آمد و بیعت جناب ملک اسما خاوند شده و طاب
 عفو تقصیر شدند آنحضرت قدس فرموده از شاه که طغر علی چه حاله پیش آمد انکالیست انکالیست خود را از حضرت قدس عرض کرد جناب قدس
 اساس از انجا که بیعت نمود که کلبه با کلبه بر انجمنی از انکالیست بانی یا میرزاگان انیت هم بر انکالیست و انکالیست با نیا منند طغر علی از اراده خود
 در غلظت این اعلی شدند نام هم عزیزان طاعت فرمایند از انکالیست قدس که بر کلبه طبع تقصیر هم استند و انکالیست انکالیست او را از انکالیست
 بزرگان طریقت این خاندان علیشان چه طغر پیشه چفاری چه بندی نزد هر ذکورات موضع نایب یعنی مریدان معتقدان
 موجود است و انقیام قیامت انکالیست انکالیست جاری خواهد ماند اکثر زبان کن کولر انکالیست محفوظ که هر هیچ و شام بطور و برخواهند
 درین ساله انکالیست یک شجره منظومه لجا انکالیست از برکت نام بزرگان طریقت این مجاله انکالیست عظیمی مقبولی حاصل شود و بیعت
 کرده شد شجره منظومه غوغیه الهی رحمتی بر حال نام بر آورد و طلب کان پیش از هم بدینا و بعضی غر غر هم پیش از هم بر حال نام بر آورد
 منو کردن و لم بانو ایمان و نام را بی سوسی اقلیم لقیان منلا صم ده زرافات جهانی که است کن فلاح جادونی

مرا بر درازین دنیا با ایمان	بخش این همه پیکان خاصان	بخش این بزرگان طریقت	هدایت کن مرا راه حقیقت
ابو انجیران معین الدین فاضل	براه حق نمائی سپهر کامل	نخیلات علی شاه ذیجاه	که ذاتش بود خیر مضیقت
بخش سید احمد مدی دین	که بود آگاه او ارسلک دین	بخش آن قیام الدین زاهد	که او در حضرت حق بود عابد
بخش آن معین الدین سید	که رام طریقت بود حسید	بخش سید احمد مکر م	که بر راه حقیقت بود اقدم
بخش آنکه نامش بود اصغر	ولی بود امره فان بود اکبر	بخش آنکه او سید جلال است	بجای مصد فضل و کمال است

بخت شاه مظهر سید پاک	که رفته شهر و صفش اولک	بخت آنکه او شاه فرید است	در اوصاف کمال خود پیدا
بخت شاه اشرف ذوالکرام	که بود سالک راه امانت	بخت آن بهار الحی خوش کام	که بروی کرد این فضل انعام
بخت شاه سید احمد پاک	که بود او عاشق صدق اولک	بخت سیدان شاه حسن نام	که در آتش قابل است محبت اکرام
بخت سید موسی مقدس	که حق اسرار او کرده مقدس	بخت سید شاه علی نام	که بوده خوش نصیب نیک فرجام
بخت حضرت سید محمد	که با ذات و صفات و بود محمد	بخت آنکه شاه حسن بود	بر و لطف عطایای دین بود
بخت آن محمد که دریم است	بسوی خلق الطافش عمیق است	بخت آن ابی نصر عثمان	غریب بجز عرفان بود هر آن
بخت آن ابی صالح که نمود	خدا و خلق را راضی و شغوف	بخت آن که بر لطفش عظم	که آسمش عبد باران خسرو
بخت حضرت محبوب سبحان	که محی الدین لقب از در زمان	بخت بوسعید شیخ اکرم	که دارد ذات پاکسن و صف عظم
بخت بوالفخر کوانه طوس	که او فقر و فاقه را بود ناموس	بخت سید یوسف که اسایم	ز ذاتش یافت حسن و نفع تمام
بخت آنکه او عبد العزیز است	بچشم دل عرفان بس عزیز است	بخت آنکه عبد الواحش نام	بمن ز ذات پاکش گشت فرجام
بخت شیخ عبدالقادر بکبر	که با شبلی ملقب بود ز هر	بخت آن جنید حواصه اکبر	که شد بغداد از ذاتش غرور
بخت سمری سقلی سید	که در حین بدعی بد ماه انور	بخت مکرخی معروف و ان	که اصف بود بر اسرار یزدان
بخت آن علی موسی خضام	که در امر لقیات انجام	بخت موسی کاظم بایمان	امام زمر بنی هاشم رحمان
بخت جعفر صادق شهنشاه	که در تاریخ امامت بود چون ماه	بخت آن امام دین اسلام	که است شهر محمد باقرش نام
بخت آنکه نین العابدین است	بعلالم ناصر دین متین است	بخت آن حسین سبط احمد	شهید که بلا با بخت اسعد
بخت آن علی ذوالکرام است	که شده روشن از در راه ولایت	بخت احمد مختار عالم	که در وقت بر و بر آل اکرم
شفیع سازنده شهر اورا	که فیله کن بر و زنده اورا	ز فیض روح این صایگان	شود سکرات و سنن بیان
مرایان کامل و خدایا	بخت سرور خیر البرایا	گناه من بخش ای بارحم	بخت احمد اول مکرم
بفضل تو منم هر خطه رایجی	یا آورم امید من الهی	مراد سوا مکن در نور محشر	شفیع من بکن ذات میسب
مراد آفت دنیا را بکن	و ما را بر طریق مصطفی کن	ز دیدار پیوسته گردان	هم از دیدار خود کن روح شادان
بهر آل و اصحاب پیغمبر	و ارادار یاریت و محشر	بایمان بر زمین عالم بر دار	بکن شایسته ای خلق با برار
رسید این شجره غوثی با تمام	رسد خوانند از زو بهر تمام	الهی هر کسی کین شجره خواند	ناو و محمود از فضل تو ماند
بخت جابده او را خدایا	بخت آل آن خیر البرایا	بهر و این همه خاصان حشر کن	ز عصیان و ز محشر کند کن

آخرى درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لی جائے گا۔

تعمیر و ترمیم

۱- در امور تعمیرات و ترمیمات

۲- در امور تعمیرات و ترمیمات

۳- در امور تعمیرات و ترمیمات

۴- در امور تعمیرات و ترمیمات

۵- در امور تعمیرات و ترمیمات

۶- در امور تعمیرات و ترمیمات

۷- در امور تعمیرات و ترمیمات

۸- در امور تعمیرات و ترمیمات

۹- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۰- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۱- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۲- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۳- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۴- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۵- در امور تعمیرات و ترمیمات

۱۶- در امور تعمیرات و ترمیمات

